



ویژہ نامہ پاسداشت

مازیار بیرتنی

نقطہ زن

چهاردهمین
جشنواره مردمی
فیلم عمار





۳	مرد لحظه‌های انقلاب
۷	ایستاده در دل میدان
۱۲	مستانه میان میدان
۱۳	تأملی بر روح جهان مدرن
۱۴	معطوف به هدف
۱۶	چوب‌کتیویسم و مولانا مازیار
۲۰	معنا در دل سادگی
۲۲	سوار بر ترازوی عدالت
۲۴	تغییر روایت فلسطین
۲۵	زبان بی‌زبانان
۲۵	نقد در مایه بی‌اعتمادی
۲۶	نقطه‌زنی فرهنگی
۲۸	جای خالی منتقد
۳۰	مبارزه با استکبار

ویژه‌نامه پاسداشت مازیار بیژنی در چهاردهمین جشنواره مردمی فیلم عمار



با کفایتی از:

تقی دژاکام، حسین قرائی، محمدحسین نیرومند،
سید مسعود شجاعی طباطبایی، محسن مقصودی، حسین براتی،
محمد رضا قائمی نیک، عطا پیگدلی، حمیدرضا جعفری، محسن فائزی

سر دبیر: محمدصادق شهبازی

دبیر تحریریه: مجتبی مالکی

تحریریه: مصطفی جعفرخانی، فرشته عسگری، مریم امینی

پیاده سازی: فاطمه آذیر، ستایش قربانی، فاطمه قربانی

باتشکر از: سعید خورشیدی، علیرضا اشرفی نسب،

محمدصادق افشاری، حمید صالحی، محمد رضا پور صفار،

محمد جواد قمشلویی شراهی، حجت عدالت پناه،

فاطمه قربانی، ستایش قربانی، فاطمه آذیر

و دیگر عزیزانی که ما را یاری کردند.

مدیر هنری: حسین شهرداری

صفحه‌آرا: ابراهیم وکیلی گندمانی

دی ماه ۱۴۰۲

مرد لحظه‌های انقلاب



محمد صادق شهبازی

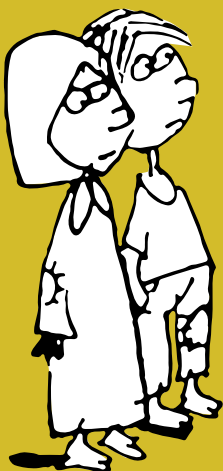
■ نمادسازی

او صرفاً با هر پدیده به صورت یک مورد خاص برخورد نمی‌کند. نمادسازی کرده و این نمادسازی‌ها را تداوم می‌بخشد. مثلاً در کاریکاتورهاش دو کودک نماد فقر را دارند. این نمادسازی‌ها بعضاً از وقایع روز اثر می‌پذیرد، مثل اذعان وزیر ارشاد اصلاحات به خوردن شیر درازگوش، یا از محافظین خاتمی در دوره ریاست جمهوری که جوان‌های هیکلی با نماد FB روی سینه‌شان نمود یافته بودند. درون مایه نقد او کاملاً حزب‌اللهی و مشخص است؛ مثل استفاده از نماد شهدا، پاکداشتن مسئولین روی خون شهدا، زدن چپ و راست و دعوای سیاسی بی‌حاصل. بیژنی نمی‌خواهد با وسط‌ایستادن مثل بسیاری از هنرمندان حتی درون جبهه انقلاب، کسب وجهه کند. او با تأکید بر حزب‌اللهی بودن، خود را می‌نماید و دغدغه‌های درست حزب‌اللهی را نشان می‌دهد. او اخلاق را در کارهایش درگیر کرده؛ مثلاً از او کاریکاتوری که تمسخر ظاهر ناموزون افراد و بازی با ضعف‌های جسمانی و... باشد را نمی‌بینیم. اگر حتی مثلاً روی شکم‌کنده بعضی مسئولین و چهره‌های سیاسی، دینی و رسانه‌ای متمرکز می‌شود، از روی توجه دادن به ساده‌زیستی و نفی اشرافیت است.

■ حرکت بین مبنا و مصداق

کارهای عمیق ادبیات و نگاه مردمی، موجب نشده تا او سطحی و روزمره شود. او مصداق زده نیست و متوجه ریشه‌ها است. نه تنها نقد فلان مسئول فاسد یا ناکارآمد یا فلان متحجر را در آثار خود دارد بلکه توجه به ریشه‌ها، سازوکارها و ساختارها را درون آثار او می‌بینیم، بی آنکه به تکلف بیافتد؛ مثلاً نقش برنامه‌های توسعه را در دامن زدن به فقر، فساد و تبعیض می‌بینیم. اما این بحث‌ها بین مبنا و مصداق، بین ریشه و معلول، رفت‌وآمد می‌کند. نه مثل افشارگران این روزها و سیاست‌بازان چپ و راست است و نه مثل انتزاعی‌های دانشگاه و حوزه در روی ابرها سیر می‌کند. بیژنی از معدود هنرمندانی است که با متخصصین حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی درگیر است. ایده و مشورت می‌گیرد؛ از آنها استقبال می‌کند و مهم‌ترین مسائل انقلاب و بحران‌های اقتصادی و سیاسی را تبدیل به طرح می‌کند. اما او به آنچه می‌کشد، شناخت دارد و بلندگوی این و آن نیست. فلذا به هر کاری تن نمی‌دهد و پیمان‌کار نیست. این شناخت داشتن به گونه‌ای است که واقعاً کاریکاتورها و مقاله‌های بی‌متن و فکرشده‌ای

کاریکاتور مهم‌ترین عرصه‌ای از حوزه‌های هنری است که همپای نیازهای روز انقلاب جلو آمده. شاید عرصه‌های دیگر اعم از شعر، ادبیات، تئاتر و... این قدر به روز عمل نکرده باشند. در این بین، یک اسم می‌درخشد، کسی که از گذشته بسته به هر مسئله مهم فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و... در زمان وقوع آن و بدون تأخیر طرح می‌کشید. بسیاری از کنش‌گران سیاسی و فرهنگی، بعدها با فاصله زیاد در آن مسائل، نقش آفرینی می‌کردند. کار به جایی رسیده بود بسیاری که صفحه کاریکاتور کیهان را چکیده همه محتوا و حتی جلوتر از آن می‌یافتند؛ حتی خیلی‌ها روزنامه را برای دیدن کاریکاتور او می‌خریدند. بیژنی، بعضی حرف‌ها را برای فعالان سیاسی، فرهنگی، مردمی و... تبیین می‌کند؛ مثلاً همه با طرحش فریاد برمی‌آورند که مذاکرات بردبرد، جز بردن سرمایه‌های ما و دست خالی ماندن ما چیزی نیست. زبان طنز او فاخر است؛ اما روشنفکری نیست. همه را به خنده وامی‌دارد، اما فکاهی نیست. با زبان مردم سخن می‌گوید و مردم آن را فهم می‌کنند، اما صرفاً بازتولید فرهنگ عامه نیست. چون دغدغه‌های مردم را بیان می‌کند باعث شده سیاسی‌ترین حرف او، برای عموم دل‌نشین‌تر شود. او معترض است، اما امیدوار؛ با دیدن کارهای انتقادی‌اش شوق حرکت پیدا می‌کنید و به سوگ نمی‌نشینید. امیدش هم بوچ و خبر خوبی و آمار نیست؛ عینی و از سر برخورد با چالش‌هاست. آثار او سرمشق حرکت است نه تخیل. او فقط طرح نمی‌کشد، آرمان‌گرایی را زندگی می‌کند. اگر لازم باشد، در اوج خفقان دوره سازندگی، همراه با بچه‌های موسسه میثاق، کاریکاتور علیه فقر، فساد، تبعیض و عملکرد مسئولین را می‌کشد، به تشییع جنازه شهدا می‌برد و خودش هم دست می‌گیرد؛ هزینه‌اش را هم می‌دهد. انتخابات ۸۸ سر چهارراه می‌آید با بچه‌های جنبش عدالت‌خواه دانشجویی در نقد جنبش سبز. کاریکاتور می‌کشد و سردست می‌گیرد؛ حتی کتک هم می‌خورد. این مسئله، فقط در جهاد اصغر نمود ندارد. زندگی ساده حاصل همین تلفیق زندگی آرمان‌گرایانه با کار است؛ گرچه شوریدگی هنرمندانه هم او را از بسیاری نیازهای ضروری زندگی بازداشته. البته او طنز را هم زندگی می‌کند. در هر جمعی که هست، نقل مجلس است. زندگی را هم طنز و شوخی گرفته و خیلی چیزهای جدی زندگی برای او جدی نیست. شرایط اقتصادی هنر هم خیلی وقت‌ها او را اذیت کرده و دل‌بری دارد.



است که یک دنیا حرف دارد. او بارها اتود می زند، تغییر می دهد و حتی بعضی کارهای گذشته اش را با حفظ هویت، بسته به نیاز روز انقلاب تغییر می دهد.

■ مقابله با فقر، فساد و تبعیض

شاید مهم ترین موردی که بیژنی را دیدنی کرده، پرداختن او به فقر، فساد، تبعیض، اشرافیت و به صورت کلی هرگونه بی عدالتی است. بیژنی در کارهایش به عوامل پدید آوردن فقر، فساد، تبعیض و... نیز پرداخته. او به نقد مسئولین از همین زاویه می پردازد؛ مثلاً جنبه زدن مسئولین بر مقامشان، پدیده آفازاده ها، عدم پاسخ گویی، فامیل بازی و... مواردی است که نشان می دهد، بیژنی به صورت گسترده به مبارزه با فساد می پردازد. عدالت خواهی او عمیق است؛ مثلاً نقش شرکت های چندملیتی، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و... هم مورد نقد او قرار گرفته. او همچنین تبعیض و اشرافیت مسئولین را با چند ویژگی در کارهایش نشان می دهد؛ مثلاً دانشجوی پولی، افزایش قیمت ها، فقرزدایی شعاری، رشوه گیری، سواری گرفتن جناح ها از مردم و... جزو المان های کارهای او در این موارد هستند. مردم ناظر مخصوصاً دو کودک که نظاره گر رفتارهای غلط، بی عدالتی ها و... هستند؛ آن هم با وصله های لباس شان. مردمی که قابلمه به دست، نظاره گر کارهای بی اولویت و دعوای سیاسی و بی عدالتی ها هستند، همه از المان های کارهای بیژنی است.

■ پرداختن به نهضت جهانی اسلام و مقابله با نظام سلطه

بیژنی در کارهایش، هم اقدامات نظام سلطه و هم جبهه مقاومت، هم سازشکاران و حتی عواملی نظیر کالاهای صهیونیستی را مدنظر دارد. حقوق بشر و سوءاستفاده روشنفکران از آن، اقدامات سران نظام سلطه، رسانه هایشان، جنبش های آزادی بخش، نظیر جنبش وال استریت، در اختیار آمریکا بودن سایر قدرت ها و... مواردی هستند که بیژنی همیشه در کارهایش مدنظر قرار می دهد. هم چنین به

با روشنفکران در حمله به اسلام ناب نیز اشاره دارد. ابعاد مختلف اسلام آمریکایی، سوژه های بعضی از کارهای او را تشکیل داده اند. او ایده های انقلابی را به طرح تبدیل می کند؛ مثل جمله وحید جلیلی که روشنفکران و تحجر دو سر یک قیچی هستند که به جان اسلام ناب افتاده اند. بیژنی به مشکلات فرهنگی نیز می پردازد؛ اما در معلول نمی ماند. سراغ علت ها و مسئولین ناظر به آنها می رود؛ مثل مدیریت فرهنگی، سرکار گذاشتن مردم به وسیله آنها و غارت سرمایه های فرهنگی، سفرهای خارجی بی دلیل مدیریت فرهنگی، فراقی مدیران فرهنگی از ضعف های خود و... محل نقد اوست. فقط به مدیریت کار ندارد، به مواردی مثل هنرمندان و کارهایی مثل عمل بینی، تیپ زدن عجیب، تمسخر سبک شخصی هنرمندان و... هم می پردازد.

■ آثار مجموعه ای و سپردار

بیژنی علاوه بر کارهای نیاز روز، به صورت موضوعی روی مسائلی مثل هولوکاست، آفازاده ها، زمین خوری، مسکن، مذاکره با آمریکا و... هم کارهایی مداوم دارد. چه به صورت مجموعه، آن هم با همکاری طنزنویسان و چه به صورت کارهای مداوم. مازیار، همان گونه که به دنبال دیده شدن طرح خود حرکت می کند، ابتکارات ویژه ای نیز به خرج می دهد. علاوه بر ایجاد فضا برای نیروهای هم سو در قالب هایی نظیر مجله یا سایت روزکارتون، جشنواره با موضوعات انقلابی نظیر مذاکره با آمریکا، تولید ملی و... او به تاریخ و خاطرات کارهای فرهنگی خود نیز اهمیت می دهد. وقایع کارتونیه و انتخابیه که در روزکارتون منتشر می شد، حاشیه های بعضی از کارهای مهم و پرسروصدای او را از قلم خودش مورد بازخوانی قرار می دهد.

■ پروژه فکری داشتن

مازیار بیژنی پروژه دارد و به دنبال ایجاد تغییر است. روی اولویت ها متمرکز است. به مسائل سطحی نمی پردازد. این به معنی اشتباه نداشتن او نیست، به معنی جدی بودن اوست. این جدی بودن او را به حرف جدی زدن کشانده است. حتی

حرف های جدی ای که خط قرمز خیلی هاست در ادبیات او می آید. مثلاً در آثار او نقد تحجر و مقدس مایی و... هم جدی است. او به نقد خودی ها هم متوجه است، بی آنکه پازل دشمن را پر کند. اینگونه آثار او از عدالت، انتخابات، نظام سلامت، مسکن، مدیریت فرهنگی، صداوسیما، مذاکره با آمریکا، اخلاق سیاسی و... صاحب سیر نمایشگاهی است. برای معرفی خلاصه هر موضوعی می توان سلسله آثاری از او یافت. اینگونه در واکنش به معروف ها و منکرهای اولویت دار و حاکمیتی شلیک هنری می کند. شاید همین سَرِ علاقه او به تیراندازی هم باشد. در صفحات مجازی او در سال های اخیر، هم پای شلیک نقطه زن هنری می توانید شلیک با آخرین تفنگ های نقطه زن ساچمه ای و بادی را به همراه معرفی اسلحه ها هم ببینید! اگر موسیقی های راغب، ترانه های حمید سبزواری، تک خوانی قره باغی، گلریز و آهنگران خاطرات ما از دهه شصت را شکل داده؛ کاریکاتورهای بیژنی از نیمه دوم دهه هشتاد تا اوایل دهه نود، خاطرات ما را از بلندی ها و پستی های سر راه انقلاب در این دوره ها شکل داده. می توان با کاریکاتورهای او تاریخ انقلاب را در طول دو دهه، نوشت و نمایان کرد. جالب اینکه او را در تمام نشریات پیشرو انقلابی این دوره ها می توان یافت. می توان کل گل آقا به عنوان مهمترین نشریه طنز بعد از انقلاب را با تمام

سازش طلبی، خراب کاری های دستگاه سیاست خارجی، مذاکرات محرمانه با آمریکا، بازی پردربرد هسته ای و... به شدت انتقاد دارد. او رصد خوبی روی کارهای هنرمندان و مشخصاً کاریکاتوربست های وابسته به نظام سلطه، مثل کیگل دارد. او خود را صرفاً هنرمند نمی بیند، بلکه کنشگر می بیند. با بازوهای سلطه، چه در طرح کشیدن چه در کنشگری مجازی درگیر است؛ بارها صفحه هایش بسته می شود چون با امثال پنتاگون درگیر می شود و...

او با اقدامات ضد سلطه ملت ایران، مثل جنبش ملی هسته ای نیز همراهی و هم دلی روزآمد دارد و به سازش طلبی و مذاکره با آمریکا شدیداً معترض است. مازیار با تهاجم فرهنگی و التقاط درگیر است. اصلاح طلبان، ارتباط آنان با بیگانه، نقش آنان در فتنه ۸۸، جنبش دانشجویی وابسته، نمایش چماق به دستی مدعیان اصلاحات و آزادی، تمسخر ضد انقلاب و بی محتوایی آثار روشنفکران را می توان در آثار او دید. نقد آثار روشنفکران، نقد ادبیات روشن فکری و تخریب ادبیات فارسی به وسیله آنها، تمسخر خواننده های آن چنانی، سوءاستفاده از محیط دانشگاه به وسیله روشنفکران و سیاسیون، ندیدن واقعیت ها و محو نظام سلطه بودن روشنفکران و... بخشی از آثار اوست. مازیار، فقط با روشن فکران کار ندارد؛ بلکه به عافیت طلبی نیروهای مؤمن هم می پردازد و حتی به هم دستی شان مقدس مآب ها



انقلابی بود، اما طرفدار نظام. معترض بود، اما امیدوار. اخلاقی بود، اما کنشگر. طرفدار بود، اما چالش‌گر با ضعف‌ها. صاحب هویت بود و به گذشته‌ها افتخار کرد، اما رو به آینده. چگونه می‌توان صاحب رؤیا و قهرمان بود اما در واقعیت‌ها زندگی کرد و روزمره هم نشد. در یک کلام چگونه می‌توان رئالیسم انتقادی روشن داشت؟

■ تلاش برای تشکیلاتی کردن کاریکاتوریست‌ها

او همواره به دنبال این بوده که کاریکاتوریست‌های انقلابی را منسجم کند. نشریه کشیده، سایت روزکارتون و نشریه بزنگاه نمود این حرکت است. گرچه اکثراً نتوانسته به خروجی و نتیجه مورد انتظار برسد و شوریدگی هنرمندان و زندگی رندانه او هم در این به نتیجه نرسیدن‌ها مؤثر است و مثل خیلی‌ها علی‌رغم تلاش‌هایش برای آموزش و جمع‌سازی، نمی‌توان فرد شماره دومی را تداوم او خواند. گرچه او مهمترین اثرها را در شکل‌دهی ذهن چند نسل از مردم، کنشگران و هنرمندان داشته است. مثلث بیژنی، شجاعی طباطبایی و نیرومند، برای بیش از دو دهه، مهم‌ترین هویت انقلاب اسلامی در کاریکاتور را شکل دادند. آنها را هم باید پاسداشت و هم پروژه‌شان را تداوم داد.

ضعف و قوت‌ها و آدرس‌های درست و بعضی اوقات غلطش را در یک کفه ترازو گذاشت و کفه کارهای بیژنی را از کل آن سنگین‌تر یافت. می‌توان دغدغه‌های جامع با اولویت، تغییرگرایانه و اسلام نابی یک جوان انقلابی را تصویر کرد. اصلاً کارهای او آموزش اسلام ناب و دغدغه‌های انقلاب اسلامی به زبان طنز است؛ آن هم طنزی فاخر. یک دوره معارف انقلاب اسلامی در مواجهه با دیگری‌ها و رقبای آن، با زبانی شیرین است. البته او این را در مجموعه کارهای تخصصی‌اش پیگیری کرده؛ مثل تاریخ مستطاب آمریکا یا کارهای مربوط به مسکن او مثل مجموعه بی‌سرپناه، یا کارهای ضد صهیونیستی و عدالت‌خواهانه‌اش در مجموعه گزنه. این‌گونه اسم مجموعه آثارش در کیهان معنی پیدا می‌کند؛ مقاله‌های بی‌متن.

■ جرئت طوفان

کار بزرگ بیژنی جرئت دادن به انقلابی‌ها در فضای طنز است آن هم دوره‌ای که خیلی‌ها کُپ کرده‌اند، گوشه‌گیر شده‌اند، شرم‌منده شده‌اند و ساکت و بعضاً همرنگ دشمن. او لکنت زبان انقلابی‌ها را در طول دو دهه، یک تنه شکست. او بسیجی مدافع انقلاب را ناطق کرد و به صدا درآورد. او به صورت عملی نشان داد که چگونه می‌توان

اختلاس شده از کاریکارنورهای استاد مازیار پیشنی





ایستاده در دل میدان

مصاحبه با مازیار بیژنی



همه جا پر از مجله‌های ریز و درشت شد که طنز و کاریکاتور هم بین آنها بود. من هم به خاطر علاقه‌ام به مجله، نشریه و علی‌الخصوص کاریکاتور، بیشترشان را دنبال می‌کردم و به تقلید از آنها کاریکاتور می‌کشیدم. یکی از نشریاتی که من دنبال می‌کردم، نشریه بهلول بود. رویکرد انتقادی از خانواده بهلولی و فضای قبل از انقلاب و گاهی انتقاد از دولت موقت آن روز داشت. در مجلاتشان، کاریکاتورهای آقای علیزاده هم چاپ می‌شد. من به سبک کار آقای علیزاده که سیاسی بود، خیلی علاقه داشتم و تقلیدی از ایشان کاریکاتور می‌کشیدم. البته گاهی خودم هم ایده داشتم و دست به قلم می‌شدم.

بیشتر درباره چه موضوعاتی کاریکاتور می‌کشیدید؟

از همان موقع، هیچ اتفاقی، از دستم در نمی‌رفت و حتماً کاریکاتور و نقاشی‌اش را می‌کشیدم. از دادگاه هویدا، شروع جنگ، آوارگان جنگی، صدام، آمریکا و خلاصه هر اتفاقی که آن روزها می‌افتاد یک طرحی را به تولید می‌رساندم.

متولد سال ۱۳۵۱ و اهل بابل، مردی خوش‌رو یا چهره‌ای خاص، همیشه در خط مقدم، گوش به زنگ اتفاقات تازه و دست به قلم، مأمور به تکلیف و نه سفارش، اهل ساده‌زیستی و نه تجمل، اهل تعقل و نه تملق، اهل مبارزه و جهاد، اهل هنر و کاریکاتور؛ مازیار بیژنی.

یک مقدار از خودتان برایمان بگویید.

پدر و عموهایم متولد یکی از روستاهای بابل هستند. کم‌کم برای درس و کار، می‌آیند بابل و شهرنشین می‌شوند. من هم در زمان شاه و در شهر بابل به دنیا آمدم. از همان بچگی، همیشه نقاشی می‌کشیدم. علاوه بر اینها کتاب هم می‌خواندم! اولین کتابی که خواندم، مصور بود و در آن راجع به فلسطین و اینکه چطور یهود، سرزمین‌هایشان را اشغال کرده، توضیح می‌داد. کتاب‌های مصور آقای صندوقی هم که در مورد تاریخ انبیا و ائمه توضیح می‌داد می‌خواندم.

از دوران ابتدایی و مدرسه رفتنتان برایمان بگویید.

سال ۵۷ رفتم کلاس اول ابتدایی. دوران حکومت شاه بود و هر سال چهارم آبان ماه به خاطر تولد شاه، مدارس و ادارات تعطیل بودند. آن روز را دقیقاً یادم هست که وقتی در صف ایستاده بودیم، ناظم مدرسه اعلام کرد که فردا چهارم آبان تعطیل هستید و غیر از فردا هم تا زمانی که اعلام نکردیم، مدرسه نیایید. ما هم ذوق‌مرگ شدیم؛ چون اعتراضات علیه حکومت هر روز داشت شدت بیشتری می‌گرفت و با تعطیلی مدرسه ما هم می‌توانستیم در فعالیت‌های انقلابی شرکت کنیم. آن روزها حکومت به غیر از مدارس، دانشگاه‌ها، ادارات و... را هم تعطیل کرد تا فضا آرام‌تر شود. این کار، نه تنها اثر نداشت؛ بلکه تازه همه بیکار شدند و بیشتر وقت داشتند تا در تظاهرات شرکت کنند. جو و فضای آن روزها باعث شد که از حال و هوای بچگی بیرون بیاییم و طرز تفکر و رفتارمان مثل یک شخص میان سال یا حتی پیر بشود. می‌شود گفت که ما کودکی نکردیم و پرت شدیم در فضای میان‌سالی. با موج حوادث آن ایام و حال و هوای انقلاب، نقاشی‌های من هم تغییر کرد و رفتم سمت سبک کاریکاتور.

بعد از انقلاب چه کردین؟

بعد از انقلاب، حال و هوای جامعه عوض شد؛ مثلاً چند نشریه انتقادی که قبل از انقلاب توقیف شده بودند، با شروع انقلاب کار خودشان را ادامه دادند. مثل یک فتری که آزاد بشود، یک دفعه

داشتیم، گفتیم داریم نمایشگاه انقلابی می‌زنیم. از ما خواش کرد که وسط سالن نمایشگاه نزنیم و حتی قول جایزه هم بهمان داد. خلاصه که امثال این کارهایم ادامه داشت تا در دوران دبیرستان کمی از کاریکاتور فاصله گرفتیم؛ البته بدون اینکه کلاس آموزشی بروم، کارهای طراحی و پرتو و حتی رنگ روغن هم انجام می‌دادم. فقط گاهی کتاب آموزشی می‌خریدم و خودم بدون هیچ استادی تمرین می‌کردم تا اینکه خیلی مهارتم زیاد شد. مثلاً عکس شهدا را نقاشی می‌کردم.

این قضایا برای کدام زمان از زندگی تان بوده؟

زمان دبیرستان. بعد از دبیرستان هم رفته سربازی. آموزشی افتادم فرح آباد ساری. دوران آموزشی اصلاً کار کاریکاتور انجام نمی‌دادم، چون فضای آموزشی جدیت بالایی داشت. آنجا فقط کار طراحی صورت و ... انجام دادم. طرح چهره بچه‌های آسایشگاه خودمان را می‌زدیم تا اینکه خبر این نقاشی‌ها به گوش آسایشگاه‌های دیگر هم رسید و هرروز صف می‌گرفتند برای طراحی چهره. خلاصه طوری شد که فرمانده گردان و فرمانده گروهان‌ها هم کم‌کم آمدند تا طرح چهره‌شان را بکشیم.

بعد از دوران سربازی، یعنی سال ۷۰ وارد دانشگاه شدم. در دانشگاه شبانه‌هایی را با فضایی انتقادی می‌نوشتیم. همین‌طور با نشریات مختلف کار می‌کردم؛ مثلاً حدود سال ۷۴ با نشریه بسیج کار می‌کردم. اگر کار گرافیکی داشتند و یا اگر نمایشگاهی بود، من کار طراحی‌اش را انجام می‌دادم. در نشریه صبح هم فعال بودم. ابتدا به صورت هفته‌نامه بود و بعد ماهنامه، تا اینکه تعطیل شد. حتی با نشریات شلمچه و جبهه و کیهان هم کار می‌کردم.

با نشریات چطور آشنا شدید؟ شما را از قبل می‌شناختند؟

نحوه آشنایی‌ام با نشریات معمولاً توسط بچه‌های دانشگاه بود؛ مثلاً برای کار با نشریه کیهان، آقای وحید جلیلی، معرف من بود. آقای جلیلی آن موقع در ابرار کار خبرنگاری انجام می‌داد. دست بر قضا، یک روز آقای صفار هرنزی را می‌بیند و پیشنهاد من را می‌دهد؛ آقای صفار هرنزی هم می‌پذیرد.

شما در سبک خاصی کار می‌کنید؟

کاریکاتور سبک مشخصی ندارد. به تعداد کاریکاتوریست‌های روی کره زمین، سبک داریم. مثل نقاشی نیست که بگوییم مثلاً سبک من فلان است. البته کاریکاتور هم یک دسته‌بندی‌های کلی دارد؛ مثلاً طنز فکاهی، طنز سیاه، طنز مطبوعاتی، طنز هجویه، طنز روشنفکری و ... ولی به طور کل کاریکاتور خیلی مرز مشخصی ندارد. حتی بین کاریکاتور و گرافیک هم خیلی مرز مشخصی نیست. به نظرم کاریکاتوریست‌ها یک جورایی آثار گرافیکی‌شان، طنز هم دارد. خیلی خط‌کشی ندارد که ما بگوییم اینها مطبوعاتی است، یا دسته دیگر طور دیگری است. درواقع اصول طراحی کلاً یک کتاب صد صفحه‌ای دارد. کل چیزهایی که نوشته شده، مثلاً مبنای بحث ایده‌یابی در

این کارها را آنقدر ادامه دادم تا اینکه تعداد و موضوعات کارهایم آنقدر زیاد شد که پدرم تصمیم گرفت برای نقاشی و کاریکاتورهایم نمایشگاه برپا کند. آن زمان فضا انقلابی بود و می‌شد در مساجد، حسینیه‌ها مدرسه‌ها و ... نمایشگاه زد. پدرم قبل از برپایی نمایشگاه‌ها، کارهایم را روی مقواهای بزرگی چسباند و مقواها را با طناب به هم وصل کرد و آماده برپایی نمایشگاه در هر جایی شد. درواقع سریع می‌توانست نمایشگاه ضربتی بزند. علاوه بر آن، پدرم معمولاً نمونه کارهایم را برای صداوسیما، ریاست جمهوری یا وزارت کار و ... پست می‌کرد

پاسخ هم می‌دادند؟ یا فقط مدام ارسال می‌کردید؟

اگر بخواهم ماجرای یکی از کاریکاتورهایم را برایتان تعریف کنم، از سال ۵۹ که شهید رجایی رئیس جمهور بود، می‌گویم. به مناسبت روز کارگر، کاریکاتوری کشیدم و پدرم آن را برای وزارت کار فرستاد. بابت آن کار، از روابط عمومی وزارت کار، تقدیرنامه‌ای برایم فرستادند. یک خاطره دیگر هم یادم هست که سال ۶۱ تعدادی از کارهایم را پدرم فرستاد برای وزارت کار. از آنجا برای پدرم، نامه زدند که این آثار را باید برای کانون پرورش فکری ارسال کنید. ما هم این کار را انجام دادیم و خیلی مورد استقبال کانون پرورش فکری قرار گرفت.

برایمان از کانون پرورش فکری تهران، دعوت‌نامه آمد و من و پدرم راهی تهران شدیم. البته نمایشگاه سیاری که گفتم پدرم ضربتی آماده می‌کرد هم بردیم. این نمایشگاه حدوداً یک وانت برای جابه‌جایی نقاشی‌ها، طناب‌هایشان و ... لازم داشت. ماشین گرفتیم و رفتیم کانون تهران. آنها نگفته بودند که بیایید اینجا نمایشگاه بزنید؛ ولی ما خودمان کارمان را کردیم. وقتی وارد شدیم، دیدیم آنجا نمایشگاه نقاشی گذاشتند از کارهای کودکان ایرانی و کره‌ای. سفیر کشور کره شمالی هم آنجا دعوت بود، برای اهدای جوایز به نفرات برتر. ما هم رفتیم وسط سالن و شروع کردیم به برپایی نمایشگاه انقلابی خودمان. طناب‌ها را باز کردیم وسط سالن، کره‌ای‌ها هاج‌وواج ماندند؛ چون موضوعات نقاشی آن سالن فقط کودکانه بود نه مثلاً اعدام هویدا و ... تا اینکه آقای که فکر کنم رئیس کانون بود آمد و گفت: دارید چه کار می‌کنید؟ ما هم که جوانقلاب



کاریکاتور و این چیزها است که آنها هم مثل نوشتن ادبیات فارسی یا نحو عربی، توضیح می‌دهد. کسی از نحو عربی حرف زدن یاد نمی‌گیرد. در کاریکاتور و طراحی هم همین.

■ امضای کارتان را تغییر دادید؟

گاهاً بعضی از کاریکاتوریست‌ها امضای تصویری خاصی دارند، مثل خود من که تا چند سال پیش دختر و پسری را در همه کاریکاتورهایم می‌کشیدم به عنوان امضا؛ ولی برایم دردسرساز بود به این معنی که مثلاً در کاریکاتور هواپیما نمی‌توانستم آنها را نقاشی کنم و محدودیت برایم ایجاد می‌شد. به همین دلیل دیگر از آن امضای خاص استفاده نمی‌کنم و همیشه به شوخی می‌گویم که آن دختر و پسر بزرگ شدند و رفتند دنبال زندگی‌شان!

■ چطور ایده‌یابی می‌کنید؟

ایده‌یابی و بحث موضوعی در کاریکاتور، بخشی به ذوق ربط دارد و بخشی دیگر به مطالعه، خواندن شعر طنز، خواندن نثر طنز و آشنایی با ادبیات در حوزه کاریکاتور به شما خیلی کمک می‌کند. مطالعه در تصویرسازی نقش مهمی دارد. از ادبیات فارسی، طنز فارسی، امثال و حکم، ضرب‌المثل، جوک و... می‌توان کاریکاتور درآورد. مثلاً خودم درمورد دعای بیل و کلنگ، کاریکاتور کشیدم.

■ راجع به تأثیر کاریکاتور و بردآن در فضای اجتماعی توضیح بدهید.

تأثیر کاریکاتور در کشورهای خارجی بسیار بالاست و برش دارد؛ اما در ایران، نه روزنامه‌ها و نه سایت‌ها و نه مطبوعات دیگر، کاریکاتور را جدی نمی‌گیرند. خواستگاه کاریکاتور، مطبوعات بوده، آن هم برای انتقادات سیاسی و اقتصادی روز. با گذر زمان و روشنفکری ایجاد شده، برای کاریکاتورها گالری زدند؛ ولی در اصل کاریکاتور زنده و به روز، کاریکاتور مطبوعاتی است که با ورود فضای مجازی عملاً می‌توان گفت، مطبوعات را فضای مجازی شسته و با خودش برده. در رابطه با همین موضوع، یادم هست آقای مسعود شجاعی امتیاز مجله ایران کارتون را داشت و دنبال اسپانسر می‌گشت. یکی از انتشارات، پیشنهاد فصلنامه را به آقای شجاعی داد. ایشان هم گفت: با این حوادث و اتفاقات و فعالیت‌های لحظه‌ای فضای مجازی، ساعت‌نامه هم کم است، چه برسد به فصلنامه.

■ کاریکاتور چقدر جریان‌ساز است؟

غرب برای فضا سازی منفی علیه ایران و اسلام تلاش‌های زیادی کرده. نشریات دانمارکی و آلمانی بعضاً با تقلید از شارلی ابدو که نشریه زرد است، کارهایی را علیه اسلام و دین و ایران انجام می‌دهند.

حتی یادم هست مکرون در توئیتر اکانت شخصی راه انداخته بود برای دفاع از جریان سازی آن نشریه. در اعتراض به این حرکت، خیلی‌ها هم گفتند که چنین نشریه‌ای اصلاً ارزش هنری ندارد مثل شعر هجو است. سایت‌های معتبر کاریکاتور هیچ‌گاه کارهای ضد ارزش منتشر نمی‌کنند.

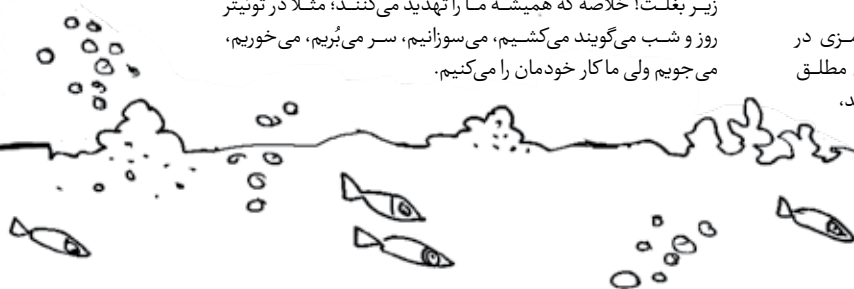
■ حدود مرز اخلاق در کاریکاتور کجاست؟

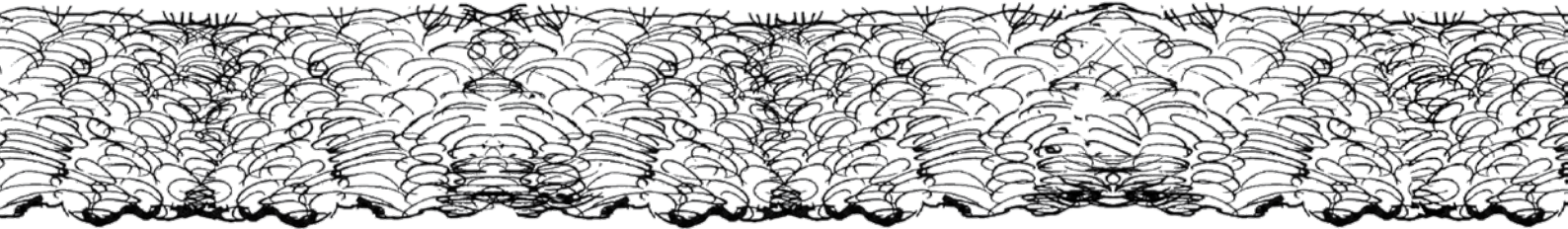
کاریکاتور هیچ حدود مرزی ندارد. تقریباً هیچ خط قرمزی در جشنواره‌های کاریکاتور رعایت نمی‌شود. به آزادی بیان مطلق قائل‌اند؛ البته درمورد مقدسات همه رعایت می‌کنند، بدون اینکه خط قرمزی مشخص کرده باشند.

البته اسرائیل هم جزو مقدسات کاریکاتوریست‌های دنیاست! به عنوان مثال در کاریکاتورهای جنبش وال استریت آمریکا، انتقادهای تند، مخصوصاً علیه نظام آمریکا صورت می‌گرفت؛ ولی درمورد صهیونیسم، کاریکاتوری نبود. در یکی از کاریکاتورها پلیس آمریکا را به شکل یک سگ کشیده بود که قلاده‌اش دست نظام سرمایه داری بود. یا در کار دیگری، داشتند جلوی ساختمان کنگره آمریکا، گیوتین می‌ساختند، دو سناتوری که کنار ایستاده بودند، می‌گفتند که اوضاع خراب است؛ ولی درمورد تنها خط قرمز دنیا که همان اسرائیل باشد، کاریکاتوری دیده نمی‌شد. این جنبش ضد صهیونیسم همین چند ماه اخیر شکل گرفته؛ در دنیا بی سابقه بوده و اتفاق جدیدی به شمار می‌رود. ولی در ایران خیلی سال است که داریم آثاری را علیه اسرائیل تولید می‌کنیم؛ مثلاً وزارت ارشاد با همکاری خانه کاریکاتور، دوبار در سال‌های ۸۵ و ۹۵ جشنواره بین‌المللی هولوکاست برگزار کرده؛ البته برای جایزه جشنواره هولوکاست، به مشکل خوردیم و به ارگان‌های مختلف رفتیم تا اینکه توانستیم جایزه‌اش را جور کنیم. در آن جشنواره، آثار خارجی زیادی شرکت کردند و روی خط قرمزهای کاریکاتوریست‌های صهیونیستی پا گذاشتند. به خاطر دارم برگزیده جشنواره، شخصی فرانسوی بود که درخواست داشت آثارش با نام مستعار منتشر شود که در فرانسه درگیری برایش اتفاق نیافتد.

■ بازتاب کارهای ضد صهیونیستی خودتان چطور بوده؟

من همیشه به مسئله صهیونیسم و فلسطین توجه داشتم و کارهای مختلفی با این موضوعات انجام داده‌ام. از کاریکاتورهایی ضد صهیونیست گرفته تا حتی ساخت انیمیشن. بازتاب‌های مختلفی هم می‌دیدم. این انیمیشن ضد صهیونیستی حدود ۲۰ قسمت بود که سال ۹۱ در فضای مجازی پخش شد؛ چون بودجه و همکاری ارگان‌ها نبود، کار خیلی در حد اعلا پیش نرفت. اما همان انیمیشنی که از نظر ما نصفه و نیمه بود، بازتاب خیلی خوبی داشت و خیلی هم مورد توجه برادران صهیونیست قرار گرفت. حتی یادم هست که یوتیوب آن را از روی کانالش حذف کرد. باین حال، به کمک آقای طالب‌زاده توانستیم این انیمیشن را در یکی از شبکه‌های تلویزیونی نمایش دهیم. باینکه فقط چند دقیقه از این انیمیشن نمایش داده شد؛ ولی بازتاب خوبی، حتی در سطح بین‌المللی داشت. یکی از بازتاب‌هایش این بود که اسرائیل هم برای مقابله با انیمیشن من، مستندی ساخت با موضوع یهودا زاری در ایران. در این مستند انیمیشنم را نمونه‌ای از یهودا زاری در ایران معرفی کرده بودند. غیر از این انیمیشن، خیلی از کارهای دیگر هم در فضای مجازی حذف می‌شود؛ چند وقت پیش علت را جویا شدم و فهمیدم، مدیریت یک سری از شبکه‌های مجازی در دست ساواکی‌های قدیم است. باین حال، من هم کوتاه نمی‌آیم و آن تصاویر را دوباره در صفحه شخصی‌ام در اینستاگرام، قرار می‌دهم. به مخاطبین هم توضیح می‌دهم که اینها را حذف کرده‌اند و من دوباره آنها را به اینجا انتقال داده‌ام. البته بارها برایم پیام اخطار گونه‌ای آمده که صفحه شما در شرف تعطیلی است. چیزی شبیه اینکه به والدینت بگو بیایند مدرسه و گرنه پرونده‌ات را می‌گذاریم زیر بغلت! خلاصه که همیشه ما را تهدید می‌کنند؛ مثلاً در توئیتر روز و شب می‌گویند می‌کشیم، می‌سوزانیم، سر می‌بریم، می‌خوریم، می‌جوییم ولی ما کار خودمان را می‌کنیم.





■ مخاطب کاریکاتور را قشر خاصی می بینید؟

خیر! مخاطب کاریکاتور از همه اقشار جامعه هستند و من در طول تمام سال های فعالیتیم از همه قشری بازخورد گرفته ام. از محصلین و به قول خودمانی بچه مدرسه ای ها گرفته تا اساتید دانشگاه و حتی راننده تاکسی و بقال و مغازه دار. اصلاً نمی شود گفت که مخاطب کار من فقط قشر خاصی هستند. چه زمانی که کارهایم در مطبوعات مختلف چاپ می شد و چه الآن که در فضای مجازی و تلگرام و اینستاگرام و... منتشر می شود. حتی تا قبل از فیلترینگ تلگرام بازدید کارهایم خیلی بالا بود. شبکه های دیگر هم وقتی بازخورد کارم را می دیدند، خودشان در شبکه هایشان می گذاشتند و بعضاً تا پانصد هزار تا بازدید می خورد!

خیلی از بازخوردهایشان هم من متوجه نمی شوم. چون فضای مجازی بی دروپیکر است. به عنوان مثال یکی از کاریکاتوریست های یمنی یک زمانی آمد و به من گفت: این کار شما که در صفحه شخصی ات گذاشتی با موضوع فلسطین، سعودی و... در بعضی پیج های دیگر یمنی ها و عراقی ها دارد پخش می شود. کار شماست یا از خودشان است؟ من هم گفتم چه فرقی می کند اصل هدفم این است که مقصودم را به تمام دنیا برسانم. حالا یا خودم می توانم و این کار را انجام می دهم یا مثل این کار، عراقی ها و یمنی ها کمکم می کنند.

■ کدام کاریکاتورتان بیشترین سروصدا را داشته؟

بازخوردهای مختلف که زیاد داشتم مخصوصاً آن موقع که در کیهان بودم. مثلاً از اتفاقات سیاسی روزگاری کاریکاتور می کشیدیم و خیلی بولد می شد. اما از بازخوردهای عمومی یا بهتر بگویم مردمی هم خاطره دارم؛ مثلاً یک مغازه لوازم تیراندازی بود که گاهی برای خرید ساچمه و... آنجا می رفتم. هر دفعه من را می دید می گفت: تو چقدر قیافه ات آشناست. خلاصه بعد از سه چهار بار که رفته بودم آنجا، یک بار گفت: آهان یادم آمد شما کاریکاتور هستی! گفتم ممنون از عنایات شما! یک بار دیگر هم سوار تاکسی شدم و راننده من را از آینه نگاه کرد و گفت: آقا شما شهید شدی؟! گفتم: فعلاً نه در خدمت شما هستم. فکر کنم مستند بزنگاه که درمورد من ساخته شده بوده را از تلویزیون دیده بود. چون در آن برنامه، کارگردان به من گفت به مادرت بگو می خواهی بروی سوریه ببینیم و انکشافش چیست. مادرم هم گفت برو ولی باید قول بدهی داعشی ها را بکشی. حالا فکر می کنم راننده تاکسی به خاطر آن قسمت مستند من را شهید فرض کرده بود!

■ جبهه انقلاب را امروزه چطور می بینید؟

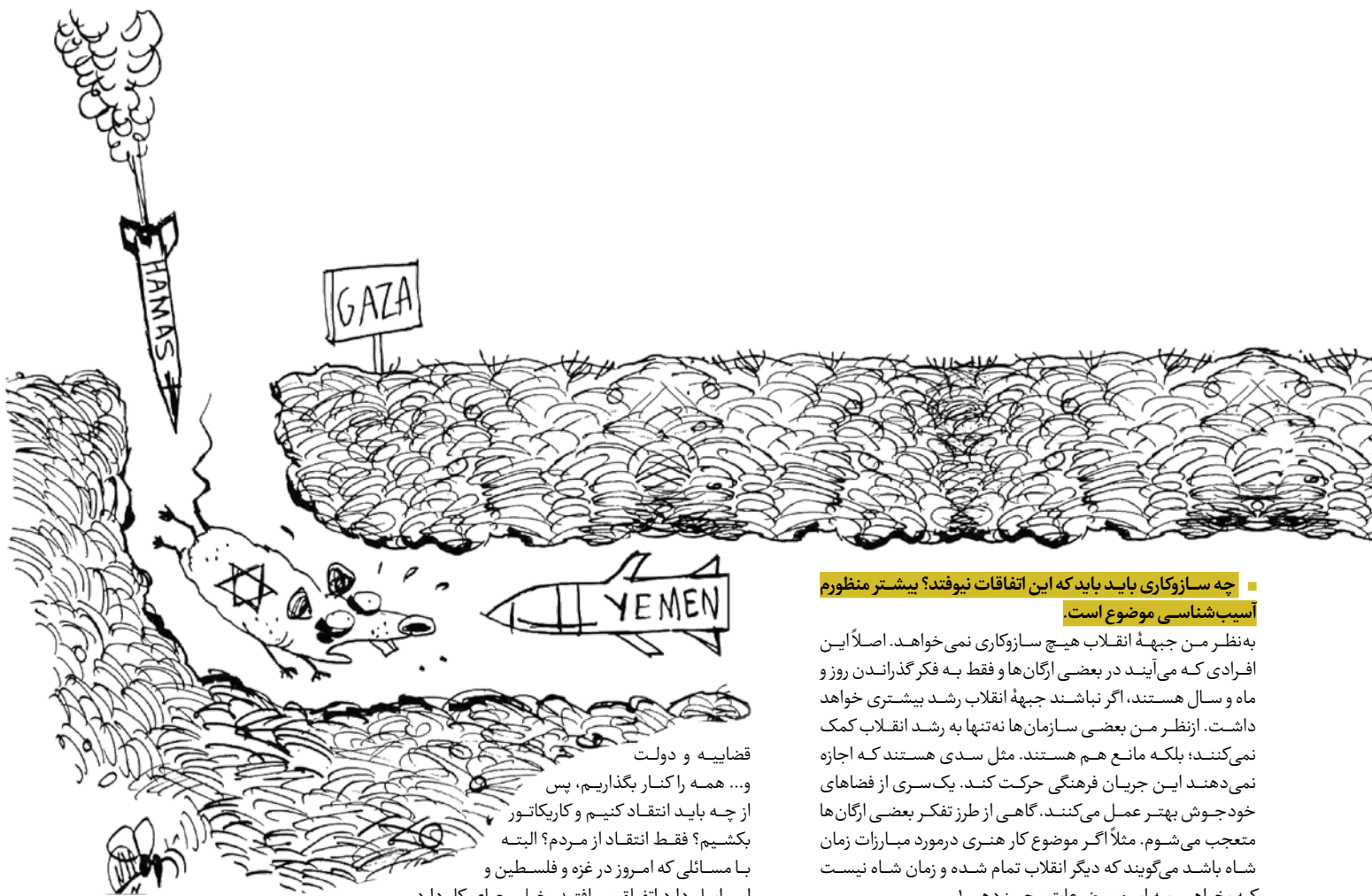
جبهه انقلاب و حزب اللهی ها، وقتی موضوع و اتفاق خاصی، مثل فتنه و اعتراضات داخلی، در جامعه باشد، پای کار هستند؛ اما به محض آرام شدن اوضاع، دیگر خبری از فعالیت نیست و همه برمی گردند به تنظیمات کارخانه. یعنی از این فتنه تا فتنه بعدی همه می روند می خوابند. یکی از خبرنگارهای نشریات، از

نگهبانی در مناطق محدوده جزایره، تعریف می کرد و می گفت: بعضاً وقتی به عنوان نگهبان انتخاب می شدیم و می رفتیم منطقه ای دوردست، دیگر همه یادشان می رفت که شیفت نگهبانی ما تمام شده و نگهبان باید عوض شود. حتی گاهی تا یک ماه هم آنجا می ماندیم و خبری از نگهبان جدید نبود. حکایت بعضی از نیروهای جبهه انقلاب هم همین طور است. ما خیلی وقت ها مجبوریم تنها در میدان بمانیم. چه در توئیتز که فضای جدی تری دارد نسبت به بقیه فضاها و چه در اینستاگرام. من جبهه انقلاب را به این معنا که الآن یک جبهه واحد باشد، نمی بینم؛ چون هرکس برای خودش دارد می جنگد. هر ارگان، سازمان، نهاد و گروهی، برنامه خودش را دارد. مثل روزهای اول جنگ که هرکس با هر لباس و امکاناتی که داشت، می رفت خط مقدم و می جنگید؛ چه با لباس شخصی، چه ارتشی و چه بسیجی. الآن هم جبهه انقلاب به صورت پراکنده است. همه ادعای فرماندهی هم دارند؛ هرکس برای خودش یک سازی می زند. جبهه الآن، آتش به اختیار است. دشمن تا مرزهای ما آمده و عملاً کاری از فرماندهان ساخته نیست. هرکس با هر چه می تواند جلوی دشمن را می گیرد. موقع عملیات هم بعضاً اولین نفر فرمانده ها فرار را برقرار ترجیح می دهند. یک جبهه واحد در داخل کشور وجود ندارد. البته آن طرف آب فکر می کنند ما مثل خودشان خیلی منسجم هستیم و طبق دستورالعمل از فرماندهی کارمان را سروسامان می دهیم.

به هر حال من هم در این جبهه نابه سامان، به سهم خودم کارهایی انجام داده ام. یکی از کارهایم مجله بزنگاه بود. البته با دوندگی و تلاش بسیار فقط دو سه سالی توانستیم ادامه دهیم. نه اسپانسر داشتیم و نه فروش. به خاطر وجود این موانع، تصمیم گرفتیم که مجله اینترنتی چاپ کنیم. در همین راستا هم، یکی از ارگان ها به ما قول همکاری داده بود ولی بعد از دو سه سال رفت و آمد، با طرحمان موافقت نکرد.

■ وضعیت جبهه انقلابی از لحاظ نیرو چطور است؟ آیا الآن نیروسازی هم دارید؟

نیروهای با استعداد و جوان داریم که بیکار نمی نشینند و دارند در فضای مجازی کار می کنند. این نیروها بدون اینکه ما بخواهیم نیروسازی کنیم، خودشان ساخته می شود. مثل همان نیروهایی که در پیروزی انقلاب مؤثر بودند. به طور کل نیروسازی یک پروژه سنگین است و با یک ماه یا دوماه نمی شود این پروژه را پیش برد. این اشتباه است که بعد از دوسه ماه می گویند باید مجله ارزیابی شود تا ببینیم که موج ایجاد کرده یا نه؟! مگر انتخابات و سیاست است که موج ایجاد کند؟ هرکار فرهنگی بالاخره بعد از مدتی، حلقه مخاطبان خودش را ایجاد می کند. به قول شهید آوینی، بعضی نشریات به فرهنگ، سیاسی نگاه می کنند؛ ولی ما به سیاست، نگاه فرهنگی داریم.



قضایه و دولت
و... همه را کنار بگذاریم، پس
از چه باید انتقاد کنیم و کاریکاتور
بکشیم؟ فقط انتقاد از مردم؟ البته
با مسائلی که امروز در غزه و فلسطین و
اسرائیل دارد اتفاق می افتد، خیلی جای کار دارد.

■ در حال حاضر دارید چه کاری انجام می دهید؟ با کجا کار می کنید؟

حدود یک سال است، کانون هنر هستم که زیرمجموعه حوزه هنری است. یکسری کارهای پراکنده و محدودی انجام می دهم؛ مثلاً برپایی نمایشگاه ها و جشنواره ها و مسابقات و بعضاً هم داوری در این مسابقات. یکی از کارهای همین اخیر نمایشگاه کاریکاتوریست های آمریکای لاتین است. به نظرم در سال باید یک بار نمایشگاهی در کوبا یا برزیل برگزار کنیم؛ یا اینکه یک نفر را دعوت کنیم بیاید از نمایشگاه ما دیدن کند. الان حجم بالایی از حوادث، ساعتی دارد اتفاق می افتد. آن وقت ما کارهایمان معمولاً سالی یک بار است؛ اصلاً یک جورهایی انگار جا مانده ایم از حوادث روز.

اگر همین چند روز اخیر را بررسی کنیم در مورد جنگ در فلسطین و نسل کشی اسرائیل، آن قدر حوادث و جریان های بزرگی در دنیا دارد اتفاق می افتد که ما از آنها عقب مانده ایم. نمونه اش همین تجمع چندین هزار یهودی، وسط نیویورک! بزرگ ترین تجمع یهودی های ضد صهیونیست! هیچ کس تصور نمی کرد که این همه یهودی وسط نیویورک جمع بشوند و علیه اسرائیل شعار بدهند. بعضی کشورها خیلی حواسشان به این مسائل سیاسی اجتماعی هست. یک نمونه اش چند سال پیش در لبنان اتفاق افتاد. سعد حریری نخست وزیر لبنان، در سفرش به عربستان دستگیر و یک مدت بازداشت شده بود که این موضوع یک بحرانی در لبنان ایجاد کرد. آن وقت یک خواننده لبنانی در دیسکو و روی سن علیه سعودی می خواند!

خلاصه که این فعالیت های فرهنگی ام بود. اما در زمینه های دیگر هم فعالیت دارم. مثلاً تیراندازی هم انجام می دهم. اما الان دیگر از نظر اقتصادی زورم نمی رسد! دقیقاً مثل آن جمله معروفی که می گوید ایرانی ها میوه را اندازه یک وانت می خرد ولی خارجی ها دانه ای. ما هم قبلاً فشنگ را با گونی می خریدیم ولی الان باید دانه ای بخریم. فکر کنم دیگر باید ذهنی تمرین کنیم.

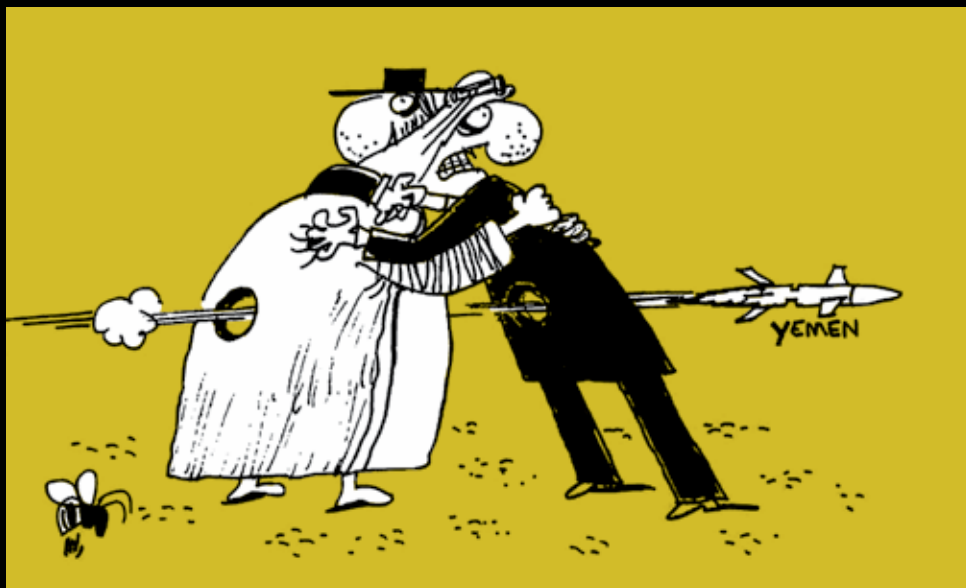
■ چه سازوکاری باید باید که این اتفاقات نیوفتد؟ بیشتر منظورم آسیب شناسی موضوع است.

به نظر من جبهه انقلاب هیچ سازوکاری نمی خواهد. اصلاً این افرادی که می آیند در بعضی ارگان ها و فقط به فکر گذراندن روز و ماه و سال هستند، اگر نباشند جبهه انقلاب رشد بیشتری خواهد داشت. از نظر من بعضی سازمان ها نه تنها به رشد انقلاب کمک نمی کنند؛ بلکه مانع هم هستند. مثل سدی هستند که اجازه نمی دهند این جریان فرهنگی حرکت کند. یک سری از فضاها را خودجوش بهتر عمل می کنند. گاهی از طرز تفکر بعضی ارگان ها متعجب می شوم. مثلاً اگر موضوع کار هنری در مورد مبارزات زمان شاه باشد می گویند که دیگر انقلاب تمام شده و زمان شاه نیست که بخواهیم به این موضوعات مجوز دهیم!

حتی در همین فتنه اخیر به یکی از مسئولان فرهنگی شهر درخواست برپایی نمایشگاه دادیم؛ ولی موافقت نکرد. گفتیم الان که فتنه اتفاق افتاده، نیاز به نمایشگاه و آگاهی رسانی به مردم است. بعداً که فتنه تمام شود چه حاصل؟ برویم دوباره خودمان فتنه درست کنیم؟ خلاصه قبول کردند؛ ولی آن قدر امروز و فردا کردند که دیر شد؛ آخر هم گفتند مکان مناسب نداریم!

■ استقبال از نمایشگاه هاینان چطور است؟

یک نمایشگاه های دوره ای هم در جزیره قشم برگزار کردیم که ما را بردند در یک هتل. نمایشگاه را در لابی آن هتل برگزار کردیم برای همین، بازدیدکننده ای نداشتیم. گاهی خودشان هماهنگ می کردند با بعضی از مدارس که بیایند بازدید از نمایشگاه. یک بار هم از معاونت سپاه و امام جمعه و چندین ارگان این چنینی دعوت کرده بودند که بیایند بازدید از نمایشگاهمان. یکی از مسئولان، وقتی کاریکاتورها و نقاشی ها را که بیشترشان با موضوع فقر و بی عدالتی و... بود، دیدند، به ما گفتند که ای بابا شما هنوز درگیر فقر و بی عدالتی هستید؟ این چیزها الان معضل جامعه نیست! این مسائل برای سال ۵۰ بوده و تمام شده. من هم گفتم شما مشکل حل شده، جامعه هنوز مشکلش حل نشده. همان جزیره قشمی که در آن نمایشگاه زده بودیم، فقط اسمش منطقه آزاد بود. چند هتل مجلل آنجا ساخته بودند؛ ولی مردمش در سطح پایین مالی بودند. شغلشان ماهیگیری یا فروختن خاشرهایی بود که به زحمت جمع آوری می کردند. بعضی ها هم از روی فقر و بیچارگی رو آورده بودند به قاچاق کالا. گاهی بعضی از دولتمردان و فضاها، دست و بالمان را نسبت به بحث روز می بندند. گاهی قصد داریم کارهایی در مورد اتفاقاتی که می افتد، انجام دهیم؛ ولی به مذاق بعضی مسئولان خوش نمی آید؛ مخصوصاً بحث های عدالت خواهانه و مفساد اقتصادی و این چیزها. تا همین چند سال پیش، می گفتند: دولت بازوی آقااست و حق ندارید از دولت انتقاد کنید. من که اصلاً چنین چیزی را قبول ندارم. مگر دولت معصوم است که حق انتقاد نداریم؟ اگر بخواهیم مجلس و قوه



مستانه میان میدان



حسین براتی

پیوند دادن شیوخ مرتجع عرب با تجددگرایان و روشنفکر نمایان داخلی و خاخم‌های صهیونیستی و سران استکبار، آن هم با زبان طنز و کاریکاتور، کاری نبود که هرکسی از پشش بریاید. وقتی مخاطب آثار او هستی، می‌توانی بین جمهوری اسلامی و مسئولانش تفکیک قائل شوی و همچنان که عاشق و دلباخته آرمان‌های امام روح‌الله (ره) هستی، منتقد و منجزر از مسئولانی باشی که خلاف مسیر او حرکت می‌کنند. با دیدن هر کاریکاتور، گویی مقاله‌ای خوانده‌ای و پای درسی نشسته‌ای. هرچند عده‌ای کاریکاتور را بهانه‌ای برای سرگرمی و گذران اوقات می‌دانند؛ اما این هنر برای مازیار بیژنی همواره به مثابه شمشیر زهرآلودی بوده که دشمنان داخلی و خارجی انقلاب از ضرباتش درامان نبوده‌اند و کامشان همواره از این زهر تلخ بوده.

نمی‌دانم اشتیاقم به آثار بیژنی از کاریکاتورهای سررسید یاد یاران شروع شد یا هفته‌نامه یاشارات یا روزنامه کیهان؛ فقط می‌دانم به بهانه آثارش از نوجوانی مشتری همه اینها بودم. آرشو این آثار را به یک کلکسیون تبدیل کرده‌ام و تا همین الان نتوانستم بذل و بخشش کنم. تا قبل از دسترسی به این آثار در دنیای مجازستان، هر از چندگاهی سفره آن را می‌گشودم و یک‌به‌یک مرورشان می‌کردم. زبان ساده، همه فهم، بدون تکلف و البته پر زهر مازیار بیژنی در حوزه تکنیک، از یک سو و بیان صریح و صحیح مواضع حق از سوی دیگر، باعث شده هنوز هم آثارش زنده باشند و با مخاطب حرف بزنند. مازیار بیژنی، اشرافیت و نابرابری را در عصری که پدر معنوی آن تفکر، براریکه قدرت بود بی‌پرده نقد می‌کرد.

تأملی بر روح جهان مدرن



عطا بیگدلی

مازیار بیژنی که آدم را نگاه می‌کند، یک نگاه عاقل اندر سقیه ویزه‌ای دارد که نمی‌دانی الآن از سر موافقت است یا مخالفت و دارد به جورایی مسخره‌ات می‌کند یا خیلی جدی دارد تأییدت می‌کند؟! شاید موضوع بعدی کارکاتورش باشی! به همین سبب باید احتیاط داشته باشی! به خصوص که شنیده شده اخیراً تیرانداز ماهری هم شده و دیگر پای جان وسط است.

کاراکترهای فوق‌العاده جذاب افرادی با ریش پرفسوری، آقازادگان، پرونده‌های قطور قضایی و نماد آدم‌های عینکی و حلزونی و شل و ول برای رسیدگی به امور قضایی، اشرافیت و... همه و همه، نشان از ناخواری بیژنی از بعضی آدم‌ها دارد. مسئولینی که آمده‌اند بر جایگاهی نشسته‌اند که یا لیاقتش را ندارند، یا فاسدند. آقازادگان رانت‌خواری که صندوق بیت‌المال را غارت می‌کنند و فرودستانی که سمفونی فقر سر می‌دهند؛ مسئولین شکم‌گنده در برابر فقرای لاغر و تکیده. گاه این تقابل در سطح جهانی نیز طرح می‌شود و سرانجام یک نوع، نوحه‌گری مخفی و سوگواری کمیک در فراق ابرمردانی نیک و عدالت‌خواه که بیابند و وضع را تغییر دهند. از همین جا کارهای استاد بیژنی رنگ و بوی سیاسی نیز می‌گیرد یعنی گویی به آمدن و رفتن مردان سیاست توجه می‌کند و نوعی کنش سیاسی را نیز هم‌زمان رقم می‌زند. شاید به همین خاطر کارهایش را دوستان کیهان خیلی دوست دارند!

اما شاید نقطه‌ضعف استاد نیز دقیقاً در همین جا باشد؛ بی‌عدالتی در جهان امروز و در ایران ناشی از ساختارهایی است که جهان مدرن در اقتصاد و فرهنگ و اجتماع و سیاست بر جهان حاکم نموده است. مسأله ساختار، دشوارتر و دیرپاتر از افراد است، بی‌عدالتی ساختاری عمیق‌تر و تمدنی‌تر است و حتی فهم چگونه کار کردنش دشوارتر؛ اما کار هنرمند آنجا دشوارتر می‌شود که هم چگونگی کارکردن ساختار و ماشین تولید بی‌عدالتی در ایران و جهان را فهم کند و هم آن را به تصویر بکشد. گونه‌های اجتماعی فاسد زود و خوب نماد خود را می‌یابند. آقازادگان فاسد زود در ذهن هنرمند نماد بچه لوس و نئو را تداعی می‌کند؛ مسئول فاسد جمهوری اسلامی نیز زود یک آدم شکم‌گنده با ریش پرفسوری بقیه بسته را در ذهن هنرمند شکل می‌دهد؛ اما پیدا کردن نماد برای ساختار سخت است. پیدا کردن نماد برای بانک و بورسی که هر روز در پس اراده هر فردی، ما را فقیرتر می‌کند و نشان دادن تقابل ساختار با فقیران سخت است.

آن‌چه من تاکنون از آثار استاد دریافته‌ام مرئیة فقیران علیه ثروتمندان و طبقات مرفه و حاکم فاسد بوده؛ اما چه خوب که استاد با ذوق بی‌بدیل خویش، بیانیشد که چگونه می‌توان به مخاطب نشان داد که مشکل جهان امروز، وضعیتی کلی است که بر جهان حاکم است. روحی کلی که در صورت تمدن و نظام‌های اجتماعی ظهور پیدا کرده و حتی فقیران نیز آرزوی آن را می‌کنند و دست در دستش تا پرتگاه نیستی پیش می‌روند. نیستی‌خواهی جدید و نیهیلیسم مدرن، امری است که بیژنی می‌تواند آن را با سرپنجه‌های هنرمندش به تصویر بکشد...

برادر بیژنی سال بالایی ما است و من توفیق نداشتم خیلی حشرونشری با ایشان داشته باشم. قدیم‌ها دکتر خندان در دانشگاه امام صادق (ع) کتابی با عنوان مغالطات نوشته بودند و برادر بیژنی برای کتاب کاریکاتورهای کشیدند. شاید آشنایی ما بیشتر از آنجا بود. بعداً چندبار دیگر در دانشگاه زیارتشان کردیم. آشنایی بیشتر از طریق کاریکاتورهاست و اگر هم چیزی می‌نویم از باب این است که بالأخره یادداشت انتقادی هم باشد!

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که استاد بیژنی در طول سالیان گذشته، نسبت به آن دغدغه داشته و کاریکاتورهای واقعاً خنده‌دار و واقعاً تلخی در آن زمینه تولید کرده، بحث عدالت اجتماعی، فقر، فساد و تبعیض است. کارهای استاد واقعاً کم‌دی است. تلخی ماجرا را با خنده به دل می‌نشانند و احساسات را می‌خراشد؛ چنان‌که می‌دانیم کم‌دی در یونان باستان همتای ترازوی است. هر دو از تلخی و سرشت ناکام بشر سخن می‌گویند؛ اما ترازوی تلخی ظاهری نیز دارد؛ اما کم‌دی به ظاهر شیرین و خنده‌آور است؛ اما باطنی تلخ دارد. باطنی که نشان از ناکامی روزگار و وضعیت بشر در روزگار خود دارد و از این جهت شاید از اثرگذارترین گونه‌های کار هنری باشد. فلذا در پس هر کاریکاتور اصیلی، یک تحلیل بنیادین از وضع بشر، وضع زمانه و البته تجویزی برای برون رفت از آن وضع ناخوش‌آیند وجود دارد؛ چنان‌که می‌بینیم، کارهای استاد بیژنی هم، چنین است. این تحلیل، روح کاری است که ما صورتش را می‌بینیم و هنر هنرمند آن است که آن تحلیل را نه با زبان عقل بلکه با زبان دل، به دل برساند. نکته اینجا است که تحلیل بیژنی از فساد، محرومیت و فقدان عدالت و چرای آنها در جهان و ایران چیست؟ آنچه من از کاریکاتورهای بیژنی دریافته‌ام (بی‌آنکه چنین نسبتی را سراسرست به ایشان بدهم) توجه و محوریت دادن به «شخص» در چرایی فساد است.

بدون تعارف؛

معطوف به هدف



تقی دژاکام

دکتر تقی دژاکام متولد سال ۱۳۴۵ و
دانش آموخته رشته علوم سیاسی
دانشگاه تهران است. سال ۶۸ به
پیشنهاد مهدی نصیری وارد روزنامه
کیهان شد و حدود ۲۵ سال در آنجا
فعالیت کرد. بعد از بازنشستگی فعالیت
سیاسی خود را ادامه داد و در خبرگزاری
فارس، مجله هفتگی استان قدس،
روزنامه قدس فعالیت کرد. اکنون نیز به
داوری جشنواره‌ها، فعالیت در مجلات
دانشجویی و... مشغول است. با ایشان
در رابطه با همکاری اش با مازیار بیژنی در
کیهان پای گفت‌وگو نشستیم.

از آشناییتان با استاد بیژنی بگویید؟

اوایل دهه ۱۳۷۰ بود که به نمایشگاه کتاب رفتم. در قسمتی از آنجا، یک نمایشگاه کاریکاتور هم زده بودند. من هم رفتم تا آن آثار را نگاه کنم. وقتی رسیدم، دیدم یک سمت نمایشگاه کاریکاتورهایش بسیار حرفه‌ای هستند و آدم را مجذوب می‌کنند. حدود سی کاریکاتور آنجا بود؛ آثاری با معنا و با ایهام که معلوم بود هنرمند کارکشته‌ای پشت آن است. اول امضاء هم نوشته بود آثار مازیار بیژنی از بابل. با خودم گفتم بروم این را به کیهان بگویم تا او را کشف کنند. فکر می‌کردم برای اولین بار خودم کشفش کرده‌ام؛ به خاطر همین خیلی ذوق داشتم. شاید سه بار کامل این نمایشگاه را از اول تا آخر نگاه کردم. موضوعاتش موضوعات روز انقلاب بود. از اینکه این هنرمند را شناخته بودم، بسیار احساس خوشحالی داشتم.

کیهان آن زمان فقط روزنامه سیاسی داشت؟

ما در کیهان انواع موضوعات را کار می‌کردیم؛ کیهان هوایی، مجلات کیهان ورزشی، مجله زن روز، کیهان بچه‌ها، کیهان علمی، کیهان ترکی، کیهان عربی، کیهان اردو، کیهان اندیشه، کیهان اینترنت‌شنال و... اینقدر کارهایم زیاد بود که حدود چند ماهی از مازیار بیژنی غافل شدم. در این مدت هیچ اسمی از مازیار نبرده بودم تا اینکه یک روز آقای صفارهندی به شورای تیر گفتند ما از فردا می‌خواهیم کاریکاتور اضافه کنیم، از آقای بیژنی هم خواهش کردیم که زحمت کاریکاتورها را بکشند. همانجا یاد آثار مازیار افتادم و گل از گلم شکفت. خودمان چند کاریکاتوریست خوب داشتیم؛ ولی جای کاریکاتورهای بیژنی خالی بود. وقتی آمد، خیلی زود مشغول کارش شد و برای اولین بار در صفحه ۳ جایی که مثلاً در روزنامه اطلاعات، گل آقا چاپ می‌شد، در کیهان هم، کاریکاتورهای مازیار بیژنی چاپ شد. چیز جالبی بود و هیچ روزنامه دیگری این کار را نمی‌کرد. مازیار اوایل با کارهایش را می‌فرستاد یا نزدیک ظهر می‌آورد و آنها را به آقای مختاریان که صفحه‌بندمان بود می‌داد. تا جایی که در خاطرم هست، ممیزی هم نمی‌شد؛ یعنی تأیید شده از قبل بود. کمی که

۱. به جز همشهری که شک دارم که صفحه آخر را کار می‌کرد یا نه. بقیه روزنامه‌ها به مرور بعد از یکی دو سال که از کار کاریکاتورهای مازیار بیژنی گذشت آنها هم به صرافت افتادند و شروع کردند یک جایی را برای کاریکاتور گذاشتند.

گذشت، مازیار به سرویس تحریریه آمد. او اول داخل محوطه سرویس سیاسی، روی اولین میز و صندلی می‌نشست. هر روز می‌آمد و دیگر جای ثابتی برای خودش داشت. بعضی وقت‌ها می‌رفتم پیشش و ازش می‌خواستم کاریکاتورم را بکشد. جواب رد نمی‌داد و هر بار یک نماد و نشانه از من استفاده می‌کرد و کاریکاتورم را می‌کشید. مثلاً یک بار پیراهن چهارخانه شد نشانه من. هر مهمانی که می‌آمد، انتظار داشت که بیژنی کاریکاتورش را بکشد، مثلاً یک موقع آقای مرعشی می‌آمد، یک موقع آقای الله‌کرم و صادق زیباکلام می‌آمدند. هر کدام می‌آمدند که در میز گردهای کیهان شرکت کنند، کاریکاتور آنها را می‌کشید و به خودشان می‌داد.

بیشتر راجع به چه موضوعاتی کار می‌کرد؟

مازیار اولین موضوعاتی که کار کرد فکر می‌کنم دیگری های چپ و راست آن موقع بود. آقای بهزاد نبوی چپ و راست را در قالب چپ‌سنتی و راست‌مدرن تقسیم‌بندی کرده بود. مازیار در حوزه‌های اقتصادی هم کار می‌کرد. موضوعات انقلابی علیه آمریکا و اسرائیل و دفاع از فلسطین هم جزو کارهای او به حساب می‌آمد. گاهی اوقات گوشه امضایش یک زنبور می‌کشید و این یعنی که نیش می‌زند اما فایده دارد. ما به شوخی به زنبور می‌گفتم مگس. آلمان دیگری هم داشت برای بی‌عدالتی، که آن را با ترازو نشان می‌داد و می‌گفتم؛ حوصله‌مان رو سر بردی دیگه چقدر ترازو؟ کلاً به این شوخی‌های ما هیچ واکنشی نشان نمی‌داد. یک لبخند خیلی ملایم می‌زد ولی نه ناراحت می‌شد نه خوشحال. خیلی از لحاظ شخصیتی عجیب است. موقع کار معمولاً تنها می‌نشست و تأمل می‌کرد. دوستان کاریکاتوریست معمولاً تیر یا چند سوتیتر را می‌گرفتند بعد طبق آنها به ایده می‌رسیدند و طرح می‌زدند؛ اما مازیار کاملاً خودجوش بود. نه کتابخانه شخصی داشت نه کتاب خاصی روی میزش بود که بگویم کتابی می‌خواند و ایده‌ها را از آن می‌گرفت. همه چیز منحصر به خودش بود. میزش خالی‌ترین میز بود و تمام سوزنه‌ها و ایده‌ها برای خودش بود. ممکن بود گاهی اوقات، مناسبت‌های روز را هم در نظر بگیرد؛ مثلاً در مناسبت‌های خیلی مهم سراسری مثل روز قدس آثاری را می‌کشید. در فضای کارهای بین‌المللی هم حدود پنج مورد در صفحه آخرمان از کارهای بیژنی بود که خیلی از آنها موضوع فلسطین و اسرائیل بود. مطمئنم بیش از چهل تا کاریکاتور از کل کاریکاتورهایی که توی آن سال‌ها کشید مربوط به حوزه فلسطین بود.

به غیر از اینها گاهی هم در کار طراحی به سردبیر کمک می‌کرد؛ بیشتر اوقات هم ایده برای خودش بود. البته مازیار یک اتود اولیه تحویل می‌داد و مثلاً آقای صفار می‌گفت: خیلی خوب است و بکشش.

تأثیرات کاریکاتور در کیهان برایتان مشخص بود؟

بازتاب کارهایش خیلی خوب بود. کاریکاتورهایش خیلی اوقات، جریان‌ساز می‌شدند و موضوع کار یک مقاله دو ساعته را در برمی‌گرفت. کارهای بیژنی مورد توجه عامه مردم هم قرار می‌گرفت؛ مثلاً یاد می‌آید بعضی روزها در قسمت تلفن‌ها که کمک می‌کردم، متوجه استقبال زیاد از کاریکاتورهای بیژنی می‌شدم. همیشه جزو دو سه بخش اصلی خروجی‌ها بود که تا این حد مورد استقبال قرار می‌گرفت. مازیار آدم بی‌رودریاستی‌ای بود. حتی موقع تیکه و شوخی هم خیلی نمی‌خندید. یک بار در ماه رمضان،



خاطرات آن نمایندگان حدود بیست دقیقه‌ای برایم تعریف می‌کرد که رفتم و چه کارهایی کردیم. مازیار، کلاس آموزشی هم می‌گذاشت؛ از گروه‌های مختلف مثل، بسیج دانشجویی، تشکل‌های دانشگاهی، جوامع اسلامی دانشجویان، دانشجویان مستقل، عدالت‌خواه‌ها و غیره دعوت می‌کرد و برایشان کلاس تشکیل می‌داد. چند باری من هم کلاس تشکیل دادم. دست بر قضا یکی از این کلاس‌ها کنار کلاس کاریکاتور مازیار بود. کلاس ما شاید ده نفر می‌آمد؛ ولی او شخصت نفر شاگرد داشت.

غیر از کیهان در جاهای دیگر هم فعالیت داشت؟

از وقتی که آقای مهدی نصیری به روزنامه «صبح» رفت، بیژنی کاریکاتورهایش را هم در کیهان و هم در صبح آقای نصیری منتشر می‌کرد. یعنی عمدتاً همین دوتا بود. چند کار حرفه‌ای و خوب خود را هم با مجله «کشیده» در روزنامه جوان انجام داد. کارهای آن را، هم خودش انجام می‌داد و هم از چند کاریکاتوربست دیگر کمک و هم‌فکری می‌گرفت. آن آثار هم جزو کارهای ماندگار آقای بیژنی است. یک دوره دیگر هم اخیراً از او دعوت کرده‌اند که کشیده را دوباره در روزنامه جوان ادامه بدهد؛ نمی‌دانم نتیجه صحبت‌هایشان چه شد. با خود من هم زمانی که به روزنامه قدس رفتم همکاری داشت و برای آن روزنامه کاریکاتورهای زیادی کشید. هر بار که به او زنگ می‌زد، نه نمی‌گفت و تا آخرین لحظه کارش را به بهترین صورت ممکن انجام داد. بعضی اوقات، تک‌توک در بعضی از روزنامه‌های دیگر هم آثاری را می‌داد. همچنین یادم می‌آید در توییتر هم فعالیت می‌کرد؛ اما چند بار مجبور شد، صفحه‌اش را پاک کند و دوباره برگردد. چون واکنش‌ها مختلف بود و گاهی هم تند و گاهی هم فحاشی می‌شد. هنوز هم همین‌طور است. سبک سنگینی مازیار بیژنی تغییر نکرده.

بچه‌ها را افطاری دعوت کردند و گفتند: مازیار تو برو جلو و پیش‌نماز شو، یکی دو دقیقه صبر کرد و دید که هیچ‌کس نمی‌رود؛ خودش رفت جلو و گفت: می‌خواهید نماز بخوانید، می‌خواهید نخوانید؛ من نمازم رو شروع کردم. بدون اینکه خودش بخندد و تعارفات معمول را بکند که نه من قابل نیستم و این حرف‌ها. به قول دوستان، فشار خوش صفر بود و هیچ چیزی او را به هیجان وادار نمی‌کرد هرچه هیجان داشت توی مغزش بود.

از شخصیتش بیشتر برایمان بگویید.

آن موقع کیهان بعد از ظهرها منتشر می‌شد، یعنی ساعت ۲ از چاپ درمی‌آمد و ساعت ۳ روی دکه‌ها بود؛ برای همین زمان خیلی خیلی اهمیت داشت. مازیار اما با حوصله روی اتودهایش کار می‌کرد و طرح شسته و رفته نهایی را ارائه می‌داد. بعضی وقت‌ها طول می‌کشید و کاریکاتور جایش خالی می‌ماند و می‌دیدم مازیار هنوز دارد کار می‌کند. هر چه آقای مختاری بالای سرش می‌آمد و می‌گفت: آقای بیژنی! روزنامه فقط معطل توست، یعنی همه کارشان را انجام دادند؛ بجمب. جواب می‌داد: دارم می‌کشم. خیلی خونسرد بود و خیلی راحت جواب می‌داد. یکبار بیژنی داشت طرح می‌کشید و آقای مختاریان چند بار سراغ او آمد و رفت و در نهایت گفت: آقا روزنامه معطل شماست. یک دفعه قلمش را روی کاغذ گذاشت. مختاری گفت: آقا مگه نمی‌گم زودتر کاریکاتور را بکش! داری میری؟ مازیار جواب داد: مگه صدای اذان را نمی‌شنوی؟ آقای مختاری هنگ کرد؛ نمی‌دانست چه بگوید. برای همین رفت؛ چون مازیار یک چیزی گفته بود که هیچ‌کس نمی‌توانست جوابی به او بدهد. مازیار وضو گرفت و نماز اول وقتش را خواند بعد دوباره به کارش برگشت. آن روز روزنامه با بیست دقیقه تأخیر چاپ شد. برای کارهایش وقت و دقت زیادی می‌گذاشت.

با این اوصاف همکاران مشکلی با او نداشتند؟

در محیط کار یک عده بودند که به او بی‌اعتنایی می‌کردند؛ اما ما دورش بودیم و می‌گفتیم و می‌خندیدیم. بعضی وقت‌ها هم درد دل می‌کرد و از گلایه‌هایش می‌گفت؛ مثلاً از حذفیات کارهایش گلایه داشت. این اواخر کارهایش را زیاد سانسور می‌کردند و مجبور می‌شد تغییرشان بدهد. از این اتفاقات حوصله‌اش سر رفته بود و می‌گفت: بعضی وقت‌ها آن قدر از کارم را حذف می‌کنند که از طرح چیزی نمی‌ماند. زیر شیشه می‌زش کاریکاتورهایی که خودش دوست داشت را گذاشته بود؛ مخصوصاً سانسور شده‌ها را. می‌خواست بقیه ببینند که اینها سانسور شده. از آثار چاپ نشده یا سانسور شده خودش هم چندین کتاب خوب کاریکاتور دارد.

از نظر مالی چه طور؟ گلایه داشت؟

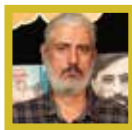
از نظر مالی هم گلایه‌ای که همیشه داشت این بود که می‌گفت: به من چهار سال پیش برای هر طرح اینقدر می‌دادند الان بعد از چهار سال باز می‌خواهند همان قدر بدهند. واقعاً هم نسبت به طرح‌های عالی و خیلی خوبی که می‌کشید پول قابلی نمی‌گرفت. با وجود نارضایتی باز هم می‌کشید و در عین حال، گله‌اش را هم داشت؛ اما هیچوقت نمی‌گفت چون اینقدر پول می‌دهند؟ من هم کار نمی‌کنم. کار را به این دلایل زمین نمی‌گذاشت و با کیفیت همیشگی‌اش انجام می‌داد.

در جشنواره‌ها هم شرکت می‌کرد؟

چندین نمایشگاه بین‌المللی رفته بود و چندین جایزه هم گرفته بود. جایزه‌های داخلی که زیاد می‌گرفت. فکر می‌کنم چهار پنج‌تا جایزه داخلی دارد. در نمایشگاه‌های خارج از کشور هم زیاد رفت و خودش از

نگاهی به آثار مازیار بیژنی و نسبت آن با هنر

چوبژکتیویسم و مولانا مازیار



نعمت الله سعیدی

بنده گاهی به مازیار بیژنی می گویم «مولانا بیژنی»، البته قیافه و سکنات او بیشتر یادآور «حسام الدین چلبی» است؛ اما ربطی به هم اتاقی بودنش یا شمس ندارد. چرا؟ چون دلم می خواهد! این دلیل کافی نیست؟ مگر واقعیت همان چیزی نیست که من دلم می خواهد؟ پس لابد هنوز از انقلاب کوپرتیکی کان، خیلی خبر ندارید! درست است، معلوم نیست «ذهن ما در مغز ماست» یا «مغز ما در ذهن ما» یا هر دوی اینها در ذهن ما و برعکس...

بروز می دهیم. ویتگنشتاین تمام فلسفه پیش از خود را فکاهه و غیرجذبی می دانست و نیچه تمام زندگی را! اما طنز واقعاً چیست و چه نسبتی با جدیت و شوخی بودن دارد؟ شوخی و استهزاء چقدر با یکدیگر شباهت یا تفاوت دارند؟ از بین فکاهیات عبید زاکانی و مطایبات سعدی، کدامشان (به نسبت تعریف معاصر از طنز) فاخر به شمار می آیند؟ خود مطایبات سعدی چه تفاوتی با هزلیات او دارد و دستکم آیا این نمونه های اخیر را می توان غیرفاخر دانست؟ اصلاً طنزی که فاخر نباشد یعنی نمی توان به آن فخر کرد و باعث شرم است؟ واقعاً چرا نخستین هنرمندان انقلاب اسلامی که توانسته اند

تقریباً جهانی شوند، کاریکاتوریست بوده اند؟ مثلاً خود مرحوم میرزا ده عشقی یا مثنوی «عارف نامه» طنز فاخر است؟ اصلاً این روزها چرا کم دین های تلویزیون و سینما و کاریکاتوریست ها و رمان نویسان و شاعران هیچکدام مایل نیستند کارشان فکاهی محسوب شود و اصرار دارند که خود را طنزپرداز معرفی کنند؟ این غیب شدن تمام انواع طنز به نفع طنز فاخر خودش طنز نیست؟! عنصر خندیدن و خنداندن در این میان چه نقشی دارد؟ چرا ما ایرانی ها این همه به طنز و لطیفه پردازی علاقه داریم؟ موضوع انشا داده اند که تابستان خود را چگونه گذرانده اید؟ پاسخ داده در رختخواب، زیر پرز برق و کنار شارژر! یا قزوینی را گفتند در بغداد چه می کردی؟ گفت: عرق! (عبید زاکانی). حال به این کاریکاتور دقت کنیم:



اما مگر نشنیده اید که وقتی از منتقدان فیلم می پرسند فلان اثر چگونه بود؟ می گوید من خوشم آمد؟! یا خوشم نیامد. و تمام! چه شما خوشتان بیاید یا نیاید از اینکه: «خوش آمدن یا نیامدن تو» چه ربطی به عالم و آدم دارد؟! اگر من از خوش آمدن تو خوشم نیاید تکلیف چیست؟! اگر این طور است که مرده شور گنت و کانت همه تان را ببرد با این همه اراجیفی که به اسم فلسفه به خورد خلق الله داده اید! اگر همه چیز در ذهن توست و ذهن تو دوباره در مغز تو آن وقت این ذهن و مغز تو کدام گوریست؟! ما به جهان پیرامون می گوئیم جهان عینی و در مقابل آن ذهن خودمان را داریم. حالا اگر به جهان عینی، بگوئیم ذهنی، به جهان ذهنی چه بگوئیم و همین طور تا اسفل السافلین؟! اینها را باید صبح تا شب با آتش جزاله کرد و ازشان پرسید: این عذاب واقعیت دارد یا ندارد؟! بگذریم! من از مازیار بیژنی خوشم می آید به هزار دلیل و مدرک! خیلی شلخته و غیرنخبگانی شروع کردیم! اصلاً عبید می دانم چهره مازیار بیژنی جلوی چشمت باشد و نیش ذهنت مدام باز نشود! با چهار تا خط کج و کوله، بابای کنت و کانت مردم را می آورد جلوی چشم شان و چوب می کند در آستین شان! یعنی سوپژکتیویسم را تبدیل می کند به چوبژکتیویسم!

فروید در کتاب «طنز و ناخودآگاهی» خیال می کرد ما بسیاری از تروماهای روانی و عقده های فروخورده خود را در شوخی های خود

او با طرح هایش در موارد متعدد به دشمنان انقلاب اسلامی، نفوذی ها، منافقین، ریاکاران، مفسدان و رانتخواران، آمریکا، صهیونیسم، شیوخ مرتجع عرب و یوزئه براندازان و غیره، سما فحش های خفیف می دهد! اما عجیب اینجاست که هیچ کدام از این آثار نه تنهایی ادبانه نیست، بلکه قابل فخر کردن هم هست!





اکثر کارهای مازیار بیژنی قبل از اینکه از جنس ادعا و حکم باشند، از جنس دلیل و شواهد هستند. یعنی او خیلی وقت‌ها حجم انبوهی از تحلیل‌ها را تبدیل به تصویر می‌کند. معصوم می‌فرماید: «نحن أبناء الدلیل» یعنی ما فرزندان دلیل (حجت، برهان و استدلال) هستیم.

کلمات نموده و به اصل خودشان تأویل کند! مهمترین مانع نیز محدود و مقید ماندن به نمونه‌هایی در مورد قدس و فلسطین است. اما اجمالاً: همان‌طور که در جهان عینی اصالت با وجود است و نه ماهیت، در عالم ذهنی ماجرا معکوس می‌شود و اصالت با کلمه است و نه تصویر. باقی مطالبی را که قبلاً بدان‌ها کمی اشاره کرده‌ایم را فهرست وار می‌آوریم:

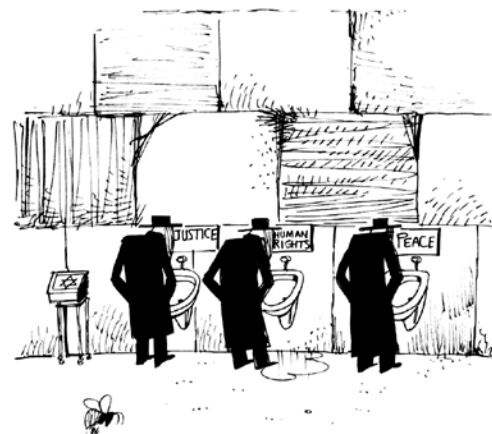
۱:

بسیاری معتقدند آغاز رنسانس غربی در جاهایی چون ایتالیا و توسط نقاشان برجسته‌ای مثل داوینچی، میکلائو، رافائل و غیره رقم خورد. حتی اگر امثال داوینچی را در وقوع رنسانس موثر بدانیم، باز هم مجبوریم به نبوغ نقاشی و طراحی‌های علمی و نوآوری‌های صنعتی او بیشتر از نبوغ نقاشی‌شان ضربه بدهیم. شاید هم این یک سوء تفاهم نتیجه یک استعاره زبانی ست. چون سبک رنسانس نخستین بار به یک طیف از آثار و نقاشان ایتالیایی گفته شد. (مخصوصاً از این نظر که دوباره به اسطوره‌ها و افسانه‌های قدیمی تمدن رومی پیش از مسیحیت روی آورده بودند) این عنوان، بعدها شاید به رنسانس صنعتی و علمی نیز تسری یافت، وگرنه آثاری چون «لبخند زکوند» و «شام آخر» چه دخلی به رنسانس دارند؟! اگر نقاشی می‌توانست رنسانس ایجاد کند، لابد «پیکاسو» باید انتفاضه راه می‌انداخت و مازیار بیژنی قیامت می‌کرد!

۲:

آیا می‌توان گفت آثار طنز در شعر و ادبیات فارسی یکی از مهمترین پیشگامان تفکر انتقادی در دوره‌های خود بوده‌اند؟ چرا نویسنده شاخصی چون جلال آل احمد، در کتاب غرب زدگی، این همه از کنایه و رویکرد طنز استفاده می‌کند؟ آیا می‌توان ادعا کرد بنابر دلایل متعدد و شواهد مختلف، اساساً ساختار بنیادین زبان فارسی ماهیتی کنایی و استعاره‌گونه دارد که طنزپردازی می‌شود؟ یا اتفاقاً این گرایش و روحیات ما ایرانی‌هاست که ویژگی استعاری زبان را تقویت کرده؟ یا از همه مهمتر؛ آیا می‌توان گفت شوخی و جدیت همان قدر با هم تضاد دارند که استهزاء و استدلال؟ بله! استهزاء و استدلال همان قدر در برابر یکدیگر قرار دارند که جدیت و شوخی و طنز را می‌توان یک شوخی جدی دانست. و بله! گذشته از اینکه تقریباً تمام زبان‌شناسان معاصر، ماهیت خود زبان را استعاری می‌دانند، زبان فارسی ظرفیت استعاری بالایی دارد و این موضوع با خلقیات ما ایرانی‌ها بی‌ارتباط نیست. تنها چیزی که از نمونه سوال‌های اخیر ابهام‌زدایی می‌کند مؤلفه‌های کاربرد و تکرار است. همان «تکرار و کاربرد» که اتفاقاً نخستین ویژگی مهم کارهای مازیار بیژنی ست. «نقش‌هایی» در برزخ «کلمه و تصویر» (دقیقاً خود حرف زدن با تصاویر). به اکثر

و مولانا مازیار زیر این شاهکار نوشته: از تناقض آسیب نبینی برانداز! اثر بعدی دیوار ندبه و بعدی پیشروی کومله است؛



البته بیژنی نمونه کارهای دیگری هم دارد که ظاهراً از این نمونه‌ها غیرفاخرتر به نظر می‌رسند! مخصوصاً گویی مضمون «آسیب دیدن از سمت انتهای ستون فقرات» یا «فرورفتن اشیاء نوک تیز به این مناطق» یکی از فقرات رایج در مضامین آثار اوست! او با طرح‌هایش در موارد متعدد به دشمنان انقلاب اسلامی، نفوذی‌ها، منافقین، ریاکاران، مفسدان و رانتخواران، آمریکا، صهیونیسم، شیوخ مرتجع عرب و بویژه براندازان و غیره، رسماً فحش‌های خفیف می‌دهد! اما عجیب اینجاست که هیچ‌کدام از این آثار نه تنها بی‌ادبانه نیست، بلکه قابل فخرکردن هم هست!

رویکرد اصلی او مبارز بودن و تلاش برای آشکارگیست. این آشکارگی همان قدر با پرده‌داری فاصله دارد که به تبیین‌گری حقیقت تقرب. و دقیقاً در همین مسیر است که انگار برای این آدم، فاخر بودن جزو فرعیات است و موضوعیت ندارد. حالا این ماجرا دقیقاً چه نسبتی با استکبار و «استکبار ستیزی» دارد؟

طبعاً در یک یادداشت نمی‌توان بحث اصالت تصویر یا کلمه را پیش کشید ولی او کسی است که می‌تواند تصاویر و نمادها را تبدیل به



مخالفان خودشان است
یا آگاهی بخشیدن به
مخاطبانشان، به نیت
خودشان بستگی دارد.

طنز و استهزا همین قدر
هم می تواند نقش دشمن
اصلی حقیقت و حقیقت طلبی

را بازی کند، اما مهمترین وظیفه
آثار طنز، جستجو و آشکارکردن

مشکلات و گرفتاری های جامعه است.

نادانی را فقط می توان با آگاهی جراحی

کرد. از این نظر، حتی می توانیم کاریکاتور را به

آزمایشگاه پاتوبیولوژی تشبیه کنیم. آزمایشگاهی که

بناست با بزرگنمایی کردن هایش نوع و کیفیت بیماری های

ما را تشخیص دهد. به عنوان مثال، دماغ یک شخصیت را زیر

میکروسکوپ نقد موشکافانه برده و «بوالفضولی» او را کشف کند.

در مورد کاریکاتور دو پرسش ابتدایی مهم وجود دارد: کاریکاتور

چیست؟ و کاریکاتور چگونه ما را می خنداند؟ اغلب پرسش از

چیستی پدیده ها این قابلیت را دارد که ذهن ما را به شدت گمراه

کند، چستی یک پدیده از نظر تجربی، می تواند زمین تا آسمان

با پرسش از چیستی آن از نظر عقلانی فرق داشته باشد. به عنوان

مثال، وقتی ما می پرسیم «آب چیست؟» نخستین چیزی که به

ذهنمان می آید تصویر یک لیوان آب، یا شیر آب، یا حتی تصویر

خود الفبای کلمه آب است. اما وقتی می خواهیم پاسخ بدهیم،

دیگر مجبوریم از کلمات استفاده کنیم؛ آب مایعی بی رنگ، بی بو و

بی طعم است که از ترکیب دو اتم هیدروژن و یک اکسیژن تشکیل

شده. اما واقعاً آب رنگ، بو و طعم ندارد؛ اگر دارد که واقعاً هم دارد،

پس باید بگوییم آب مایعی تقریباً بی طعم و تقریباً بی بو و تقریباً

بی رنگ است. اینجا همین کلمه «تقریباً» دیگر نه تنها هیچوقت

دست از سرمان برنمی دارد بلکه هرچقدر جلوتر می رویم قوی تر

و پررنگ تر می شود. آیا همین ماجرای اخیر، خودش نیز تقریباً

این طور است؟ خیر! قطعاً همین طور است. یعنی خود همین

احتمال و عدم قطعیت «قطعی» است، عدم قطعیتی که در عالم

کوانتومی ذرات اتمی می گوید آن تصویری که با شنیدن کلمه اتم

هیدروژن در ذهنمان نقش بسته تقریباً گشک است!

تمام اعتبار و اصالت یک کاریکاتور به هارمونی و تناسب همین

«قطعیت» و «عدم قطعیت» آن وابسته است. در یک تصویر

کاریکاتوری، از جزئیات گرفته تا سوژه کلی اثر، نمی تواند دچار

عدم قطعیت باشد. مثلاً کاریکاتوریست می تواند دماغ یک

شخصیت را به صورت مبالغه آمیز هر قدر که می خواهد بزرگ کند،

یا چشم های او را کوچک. می می تواند در باقی جزئیات تصویر نیز

دخل و تصرف کند. اما مثلاً دماغ یک آدم در کاریکاتور بالاخره

نمی تواند چیزی غیر از دماغ باشد. به علاوه، در یک اثر کاریکاتور

نسبت به تصویر واقعی ممکن است خیلی از چیزها حذف شود.

یعنی کاریکاتور یک هنر به شدت «تقلیل گر» است. (تقلیل گرایی در

خدمت تبیین و روشنگری). یک هنرمند کاریکاتوریست باید بتواند

با حداقل اِلمان ها و نشانه ها، تصویر سوژه خود را خلق کند. اما

نهایتاً با تمام این نقص ها و کاستی ها در نسبت با کلیت یک سوژه،

یا با وجود آن همه ایجاد تغییرات مبالغه آمیز در جزئیات تصویر،

نمره نهایی این نقاشی و طراحی حتماً باید هنوز هم شبیه به سوژه

اصلی خود باشد. اگر این شباهت، تضعیف شود یا از بین برود، آن

آثار مازیار بیژنی که نگاه می کنیم، فوراً کلمات و گزاره ها در ذهنمان
تداعی می شوند؛ زیرا زبان چیزی نیست غیر از کاربرد خودش. در
نوع تکرار و کاربرد چنین جمله هایی است که ما متوجه معنای
اصلی شان می شویم. ویژگی های استعاری و ابهام هایی از این دست،
باعث شکل گرفتن لطیفه های سریالی متعدد در زبان های فارسی،
انگلیسی و فرانسوی شده است. اما طنز در معنای «عدم جدیت»
چگونه ممکن است بحران های زبانی را تشدید کرده و به بحران های
شناختی و معرفتی شدید برسد؟ کم نیستند اندیشمندانی که
معتقدند، یکی از مهمترین دلایل و اصلی ترین بسترهای تاریخی این
اعتقاد مسیحیان که می گویند «عیسی (ع) خداست»، همین ویژگی
«استعاره های بنیادین زبان» و خاصیت استعاری ذاتی آن بوده؛ مثلاً
در فارسی قرن های چهار و پنج نیز جمله هایی مثل «خداوندگار ما
مولوی چنین گفت» فراوان به چشم می خورد. در صورتی که در اینجا
کلمه خداوندگار به معنای بزرگ، خواجه، ارباب، مرشد و غیره است.
در اینجا هنرهایی چون کاریکاتور هستند که به عنوان سپریلای زبان
وارد عمل می شوند.

۳:

اکثر کارهای مازیار بیژنی قبل از اینکه از جنس ادعا و حکم باشند،
از جنس دلیل و شواهد هستند. یعنی او خیلی وقت ها حجم
انبوهی از تحلیل ها را تبدیل به تصویر می کند. معصوم می فرماید:
«نحن أبناء الدلیل» یعنی ما فرزندان دلیل (حجت، برهان و
استدلال) هستیم. مضمون این روایت از ائمه، بارها در قرآن کریم
تأیید و مورد تأکید واقع شده. «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ...» (بگویند
برهان تان کجاست!). این آیات، بارها در قرآن کریم تکرار شده.
برهان و استدلال برای مؤمن، همان قدر اصالت و ضرورت دارد که
«يَا خُذْ خُزَّةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ...»^۱.
استهزاء، مهمترین رویکرد و روش کافران در برابر دعوت انبیا (ع)
بوده. تمام آثار نیچه را شخم بزنید، حتی یک نمونه برهان (که
کوچکترین شباهتی به صغری و کبری و نتیجه گیری داشته باشد)
پیدا نمی کنید! ویتگنشتاین، تمام گزاره ها را به سه دسته تقسیم
می کرد: گزاره های ریاضی، گزاره های تجربی و چرندیات! شامل
متافیزیک، اخلاق و کل فلسفه و کلام! بدون اینکه دقت کند خود
همین ادعا، نه از جنس ریاضی و هندسه است و نه از نوع گزاره های
فیزیک و شیمی و زیست شناسی! پس خود این ادعا هم جزو
چرندیات است.

سطح فلسفی و معرفتی همان واقعیات بدیهی ست که حتی رقبای
ما هم خودشان بارها در نقد یکدیگر به آنها اعتراف کرده اند. وگرنه
مضحک بودن ادعاهایی چون دموکراسی، حقوق بشر و... واضح تر از
آن است که وقت صرف شان کنیم.

۴:

بنابر نظر فروید، ممکن است ما یک سری از جدی ترین حرف های
خودمان را در شوخی های خود گنجانده و بُروزشان دهیم. این شاید
یکی از راحت ترین روش ها برای کاستن از استرس ها و تضادهای
درونی و خنثی کردن فشارهای منفی روانی باشد. در دنیای پزشکی،
وقتی یک مشکل و بیماری با دارو برطرف نشود، چاره ای غیر از
جراحی کردن باقی نمی ماند. این مربوط به جسم ماست، اما اگر
ذهن و روان ما دچار چنین معضلاتی شود، نیاز به «جراحی طنز»
پیدا می کنیم. قلم طنزپردازان و کاریکاتوریست ها تیغ تیز همین نوع
از جراحیهاست. اینکه هدف اصلی طنزپردازان تخریب و استهزا

قلم طنزپردازان و کاریکاتوریست ها
تیغ تیز همین نوع از جراحیهاست،
اینکه هدف اصلی طنزپردازان تخریب
و استهزای مخالفان خودشان است
یا آگاهی بخشیدن به مخاطبانشان،
به نیت خودشان بستگی دارد. طنز
و استهزا همین قدر هم می تواند
نقش دشمن اصلی حقیقت و
حقیقت طلبی را بازی کند، اما
مهمترین وظیفه آثار طنز، جستجو و
آشکارکردن مشکلات و گرفتاری های
جامعه است.

۱. نعوذ بالله

۲. سوره یس، آیه ۳۶

در کاریکاتور، عینیت بخشیدن به معانی و مفاهیم، کاملاً ذهنی است. برزخی، بین «تصویر و کلمه» است. این همان ماهیت رستاخیز هنر کاریکاتور امثال بیژنی ست. هنری که باطن اعمال را به تصویر می کشد و به ملکوتشان اشاره می کند.

دیجیتالی وجود ندارند. به این ترتیب، ملاحظه می کنیم که ماهیت فیزیکی کاریکاتور، تقریباً هیچ ربطی به ماهیت اصلی خودش ندارد! در کاریکاتور، عینیت بخشیدن به معانی و مفاهیم، کاملاً ذهنی است. برزخی بین «تصویر و کلمه» است. این همان ماهیت رستاخیز هنر کاریکاتور امثال بیژنی ست. هنری که باطن اعمال را به تصویر می کشد و به ملکوتشان اشاره می کند. به همین دلیل، در کاریکاتور، فرم و ساختار نه تنها تماماً در خدمت محتوا و پیام است، بلکه اساساً چیزی غیر از تجلی و تبلور معنا در قالب تصویر نیست. خلاقیت و نبوغ در طراحی، یا قدرت اجرا در هنر کاریکاتور، چیزهایی نیستند که اصلاً بتوان دست کم شان گرفت یا انکارشان کرد. اما اصل خلاقیت و انکشافی که در اینجا رخ می دهد کاملاً ریشه در عالم معنا دارد. اگر هنر نقاشی معمولی را به نثر و رمان تشبیه کنیم، کاریکاتور از نظر تقلیل گرای و ایجاز، یا مخیل بودن دقیقاً در جایگاه شعر قرار می گیرد.

تنها مؤلفه ای که در اینجا فرق می کند، مسأله موزون بودن است. کاریکاتور در ظاهر دقیقاً هنری در تضاد با هارمونی و ضد تناسب است. یعنی هنر کاریکاتور، بستگی به خلاقیت او در زمینه تناسب ستیزی دارد. جان مایه اصلی کاریکاتور، خلق زشتی یا آشکارکنندگی آن در این زمینه است. مجموعه این نکات، به ذات زشتی ستیزانه کاریکاتور بیشتر دلالت می کند تا موضوع زیبایی گرای آن! به این اعتبار، گویی هنرمند کاریکاتور، به وجود می داند که باید فرض را بر زیبایی ذاتی خود حقیقت وجود گذاشت و به جای تلاش برای زیبایی شناسی به زشتی زدایی از جهان و ظلم ستیزی در جامعه همت گمارد. به همین اعتبار، کاریکاتور تقریباً در تمام دنیا، ذاتاً بیشتر از هر رشته هنری دیگری دغدغه عدالت دارد.

اینها می شود دلایل اصلی اینکه چرا مازیار بیژنی جمع بین یک جور آرامش کیهانی و حماسه خوانی زمینی ست. مبارزی که انگار، اول با خونسردی، دشمن خودش را سر می برد و بعد با لبخند برای روحش رجز می خواند!



اثر دیگر خنده دار نیست. نباید فراموش کنیم که بنابر دلایل مختلف، اتفاقاً کاریکاتور، این ظرفیت بالقوه را دارد که ترسناک و حزن انگیز شود! این یعنی همیشه در مرز خنده و خوف بودن. مضحک بودن چنین تصویری دقیقاً بستگی دارد به میزان شباهت داشتن و نداشتن هم زمان آن کاریکاتور با موضوع اصلی خودش، به اضافه کیفیت تحقیر یک زشتی، یا مشکل، یا ردیلت اخلاقی و غیره. به عنوان مثال، کاریکاتور جو بایدن نمی تواند شبیه پوتین شود یا برعکس. مخاطب به محض اینکه یک اثر را می بیند، باید تشخیص دهد که این بایدن است یا پوتین. یعنی اگر شباهت قطعی کاریکاتور با تصویر سوژه خودش حفظ شد، حالا هنرمند می تواند در باقی چیزهای کلی یا جزئی تغییر، حذف و اضافه یا حتی نوعی استحاله و مسخ انجام دهد. به عنوان مثال، می توان ترامپ را شبیه یک الاغ کشید. (چیزی که بسیاری از کاریکاتوریست های آمریکایی و غیر آمریکایی به آن علاقه داشتند!). ممکن است در اینجا، حتی عدم قطعیت به گونه ای باشد که معلوم نشود این تصویر یک الاغ است که تبدیل به ترامپ شده یا برعکس؟! اما این فقط به شرطی است که الاغ بودن و ترامپ بودن این تصویر قطعی باشد. در همین مواقع است که ناگهان یک سؤال بسیار عمیق و جدی ممکن است در ذهن شکل بگیرد. ترامپ بودن ترامپ، یا الاغ بودن الاغ، به صورت حداقلی یا حداکثری، دقیقاً به چه چیزهایی بستگی دارد؟ (همین جاست که الاغ ایده آلیسم در گل فرومی ماند!) زیرا همین رابطه، بین امثال ترامپ با امثال خوک، گرگ، کرم خاکی، گوسفند و... تمامی جانوران وجود دارد.

واقعاً چطور ممکن است، تصاویر امثال ترامپ، وقتی تبدیل به الاغ یا هرجانور دیگری می شود، هنوز هم ویژگی ترامپ بودن خودش را حفظ کند؟ پس جنبه های پدیداری چنین سوژه هایی، فاقد اصالت ذاتی است و اگر مثل خود هنر کاریکاتور بخواهیم، حداقلی برخورد کنیم، در اینجا دو واقعیت مثل مثلاً ترامپ بودن قطعی داریم، و مثلاً الاغ بودن (نشانه و نمادی برای حماقت). هر کدام از اینها می توانند بسته به رویکرد هنرمند، حداقلی یا حداکثری باشند. یعنی تصویری مثلاً یا قطعاً مثل ترامپ در این سو و نمودهایی قطعاً یا مثلاً مثل الاغ در طرف دیگر. حال اگر این قطعیت ها را درجه بندی کنیم، بی نهایت حالت ممکن وجود خواهد داشت؛ حالت هایی که هر کدام می خواهند میزان حماقت و خریّت ترامپ را مشخص کنند (یا میزان ترامپ بودن الاغ را!). همان طور که دیدیم در اینجا برای تعداد جانورها یا صفات و ردایلی اخلاقی محدودیت خاصی وجود ندارد. کاریکاتور می تواند «پدیدار» یا «فنونم ترامپ» را کنار زده و از باطن ناپدیدار و ژرفای «نومن» پنهان او حکایت کند. دقیقاً به همین دلیل است که هنر کاریکاتور، می تواند بخش عمده ای از جریان خود فلسفه غرب را در زمینه نقد هنری و زیبایی شناسی به چالش بکشد.

کاریکاتور از نظر ماهیت فیزیکی، خودش چیزی غیر از یک مقدار جوهر یا رنگ نیست که بر سطح سفید یک کاغذ نقش می بندد و پدیدار می شود. که همین مقدار نیز در کاریکاتورهای رایانه ای و



تأملی بر شخصیت و آثار مازیار بیژنی

معنا در دل سادگی

حسین قرائی

زدم و گفتم سلام آقای بیژنی. این اولین دیدار رخ به رخ ما بود که تقریباً می توان گفت دوستی و آشنایی ما از همان جا شروع شد. من از آن روز به بعد تا همین الان هم آن رهایی و آزادی را در شخصیت آقای بیژنی می بینم. به نظر من او یک فرد آزاد و آزاده است. حضرت حافظ می فرماید:

غلام همت آنم که زبیر چرخ کبود
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست

این آزادی باعث شده که آقای بیژنی تا الان برای خودش کیسه ای ندوزد، حتی از داشتن یک خانه هم در این سن، محروم باشد. چون قلم بیژنی قلمی نیست که با جریانات سیاسی و امثالهم بسازد، قلم و هنرش از جنس مردمی قلم است؛ اما هزاران حیف که هرکس به سمت هنر مردمی، هنر انقلاب و فضاهایی از این طیف و طایفه می رود، بایستی با خیلی چیزها دست و پنجه نرم کند. می دانم که برخی از هنرمندان جبهه فرهنگی انقلاب در این فضا هستند و مشکلات بسیاری دارند.

■ از خصوصیات اخلاقی و ویژگی های آقای بیژنی در کار برایمان بگوئید.

از ویژگی های بارز او، خلاق بودن است. بیژنی راه می رود و خلاقیت از او فوران می کند. شاید این تعبیر زیبایی نباشد ولی خلاقیتش در عمل

حسین قرائی چهره های آشنا برای اهالی هنر و رسانه است. مدت زیادی است که مازیار بیژنی را می شناسد و با او حشر و نشر دارد. با مازیار بیژنی ساعت ها گفت و گو کرده و کارهای او را به خوبی می شناسد. از این رو سراغ ایشان رفته ایم تا درباره بیژنی و هنر انقلاب گفت و گو کنیم.

■ با آقای بیژنی کجا و چطور آشنا شدید؟

این استاد عزیز را تا هفت، هشت سال پیش، از نزدیک ندیده بودم. آشنایی ام با آقای بیژنی، از نوجوانی در حد دیدن کاریکاتورهایش در نشریات بود. مازیار بیژنی در کارش واقعاً استاد است؛ ولی ما و خیلی های دیگر هیچ وقت به او استاد نگفتم. این هم بیشتر به علت تواضع آقای بیژنی است. درواقع اصلاً خودش را نمی گیرد و خیلی آدم خاکی ای است. یک روز از طبقه پایین ساختمان اوج رد می شدم و می خواستم از پله ها بالا بروم، که کنار کافه نخلستان، آقای بیژنی را دیدم. خیلی رها و آزاد، مشغول واکس زدن کفش هایش بود که من رفتم نزدیک و روی شانه اش

اگر از من بپرسید مثل بیژنی چه آدمی دیده اید؟ می گویم قیصر امین پور، قیصر شاعری بود به زلالی رود، بیژنی کاریکاتوربستی است که همه ما را به بازی گرفته است، همه ما را به خنده گرفته.

همین است. آدم بسیار خلاق، نکته‌سنج و دغدغه‌مندی است. این خلایق در کاریکاتورهایش کاملاً نمایان است. ویژگی دیگری که همیشه برای من الگو بوده، جنبهٔ معلمی اوست. شاگردپروری آقای بیژنی همیشه برای من قابل توجه بوده؛ کارگاه و کلاس‌های زیادی برگزار کرده. شاگردانش در هر محدودهٔ سنی بودند، از بچه‌های کوچک تا جوان و مسن و پیر. با این حال هیچوقت خودش را استاد نمی‌داند.

غیر از این ویژگی‌ها، حقیقتاً آقای بیژنی را یک حزب‌اللهی درست و حسابی و کار درست می‌دانم. من همیشه برای این استاد، مقام شهید را متصور هستم. نمی‌خواهم الکی آدم‌ها را بزرگ کنم؛ ولی توجه او به خیلی از فضاهای معنوی، از نماز گرفته تا فضاهای دیگر باعث شده که از او تصویر شهید در ذهنم نقش ببندد. مثل اینکه نمازشان هیچوقت قضا نمی‌شود. علاوه بر آن، نماز اول وقت را حتی در سفر هم به تأخیر نمی‌ندارد. همین رفتارها باعث شده که این پیام به ذهن من مخابره شود که بیژنی آخرش شهید می‌شود.

هنر او فقط به کشیدن کاریکاتور ختم نمی‌شود و مهارتش در تیراندازی هم بسیار بالاست. نمی‌دانم تیراندازی او را دیده‌اید یا نه؟ درست وسط خال می‌زند. در یک مستندی دیدم به مادرش می‌گفت من برای آزادی قدس دارم تیراندازی تمرین می‌کنم. آقای بیژنی در تدارک آزادی قدس است؛ ما هنوز هم در خم یک کوچه‌ایم و دنبال خیلی چیزهای الکی و فضاهای دم‌دستی می‌گردیم.

■ این روحیهٔ تیراندازی و نقطه‌زنی چقدر در کارش نمود داشته است؟

بیژنی واقعاً در کاریکاتورهایش هم نقطه‌زنی می‌کند و خیلی از کاریکاتورهایش هم وسط خال است و سر بزنه‌ها وارد مسائل روز می‌شود. اتفاقاً یک نشریه‌ای هم در هفت هشت سال پیش داشت به نام بزنه‌گاه. قبل از آن هم یک نشریه‌ای داشت که جزو ضامنهٔ روزنامهٔ جوان منتشر می‌شد به نام «کشیده». به نظر من کاریکاتورهای بیژنی هر کدام یک کشیده به دشمن است. انظر من، او آدم دغدغه‌مندی است که روی دردهای جامعه ذره‌بین می‌گذارد. مثلاً یک سلسله کاریکاتور بالای ۲۳۰۰ عدد، راجع به مسکن کشیده بود که کتاب آن هم بعداً منتشر شد. درواقع او یک هنرمند مردمی است، حرف مردم را می‌زند.

بارها و بارها این روحیه را از آقای بیژنی دیده‌ام که کار خودش را می‌کند و فقط به میل و علاقهٔ درونی توجه دارد. برایش مهم نیست من و شما چه می‌گوییم، فقط توجه‌اش به دل و عقیدهٔ خودش است. اگر از من پرسید مثل بیژنی چه آدمی دیده‌اید؟ می‌گویم قیصر امین‌پور، قیصر شاعری بود به زلالی رود، بیژنی کاریکاتوریستی است که همهٔ ما را به بازی گرفته است، همهٔ ما را به خنده گرفته. عصر انقلاب، هنرمند این چنینی زیاد دارد و ما به آنها کم پرداخته‌ایم و می‌پردازیم، که دودش در چشم خودمان می‌رود. تنها کسی که هوای بیژنی را دارد، رهبر حکیم انقلاب اسلامی است. بیژنی فکر می‌کنم دو بار خدمت آقا رسیده و چهره به چهره ایشان را ملاقات کرده. به جهت دقتی هم که آقا به کاریکاتور دارد، کاریکاتورهای ایشان را دیده بود. بایستی برای بیژنی‌ها کارها کرد؛ می‌دانید چقدر در روز، این بندهٔ خوب خدا در مورد دغدغه و مشکلات مردم کاریکاتور می‌کشد؟

■ آن اوایل که کارهایشان را در کیهان دیدید، جنس و مدل کارهایش و موضوعشان را هم خاطرتان هست؟

موضوع کارهایش یادم هست، دو بچه کنار هم بودند و همیشه کنار هم هستند. دو تا بچه که روی شلوارهایشان وصله و پینه است، آن بیژنی همان بیژنی است که بیشتر به فضای محرومان و مستضعفین توجه دارد. واقعاً بیژنی همان بیژنی مانده، سلوکش همان است و روح کاریکاتورهایش عوض نشده. بالای ۵۰ سال است که در این مسیر، خط مشی واحدی داشته.

■ شما با آقای بیژنی قبلاً گفت‌وگو هم داشتید؟ چه شد که سراغ ایشان رفتید؟

من تاریخ شفاهی کار می‌کردم و کار می‌کنم. درواقع جو آقای بیژنی یا بهتر بگویم اتمسفرش من را گرفت. از اخلاقیاتش این است که به همه و برای ورود به زمینش را نمی‌دهد. یعنی شما باید با او بروید و بچرخید و بخندید تا جور بشوید. از این آدم‌هایی نیست که راحت بشود با او ارتباط گرفت، ولی پای رفاقت می‌ماند. در کل هم لوتی و مشت‌تی است و هم دغدغه‌مند.

■ راجع به برد رسانه‌ای کارهایش چه فکر می‌کنید؟ چقدر کارهایش اثرگذار و جریان‌ساز بوده؟

بیژنی شمشیر می‌کشد و اثر هم گذاشته و می‌گذارد. همین که یک سری‌ها را می‌چرانند، یعنی اثر گذاشته. فکر کنم از ترامپ تا خیلی از کسانی که با انقلاب اسلامی دشمن هستند را می‌چرانند؛ مثلاً یک بار رفته بود در توئیتر ترامپ مطلب گذاشته بود و کاریکاتورش را بازرگاری کرده بود! البته آقای بیژنی، زیاد کاریکاتور چهره و پرتره نمی‌کشد؛ ولی من مجبور ش کردم چند ده بار کاریکاتور چهره کشید.

■ همکاری هم با ایشان داشتید؟

من چندین بار و در برنامه‌های مختلف از وجود آقای بیژنی استفاده کردم. یک برنامه‌ای اجرا کردیم با حضور صد هنرمند در پیشوا که در آنجا با آقای طالب زاده و آقای ده‌نمکی و چند دوست هنرمند دیگر به آنجا تشریف آوردند. یک بار دیگر هم در دورانی که مدیر هنرستان بودم، آقای بیژنی را دعوت کردم که بیاید هنرستان. در آنجا کارگاهی به استادی این هنرمند تشکیل شد. در آن کارگاه اولین بار که بچه‌ها آقای بیژنی را دیدند، خیلی ارتباط نگرفتند؛ برای همین، تصمیم گرفتم اردویی برگزار کنم و ایشان هم بیایند. شکر خدا پذیرفت و رفتیم اردو. در آنجا، کاریکاتور تمام بچه‌ها را کشید و بچه‌ها مثل پروانه دورش می‌گشتند. حتی من از این اردو مستندی تهیه کردم و آن را پخش کردیم.

■ فکر می‌کنید زاویه دید و آن نگاه آقای بیژنی در کاریکاتورهایش چگونه است؟

زاویه دید و این قبیل حرف‌ها را بگذار کنار. بیژنی آدم صاف، ساده و زلالی است. سادگی در زندگی این هنرمند، شاید از بابل، شاید از طایفهٔ بیژنی‌ها، شاید از عبادتش یا شاید هم از زندگی با آدم‌هایی که مشت‌تی و درست و حسابی بوده‌اند، آمده باشد. گاهی اوقات هم وسط کار یک فعلی انجام می‌دهد که آن روح شوریدگی‌اش را تقویت کند. مثلاً چندین بار مطلع شدم که قراردادی بسته؛ ولی پولی نگرفته، در خیلی از موارد، وقتی جریان را می‌پرسیدم، متوجه می‌شدم خود بیژنی اصلاً پیگیر بحث مالی نشده.

به نظر من جنس این استاد، جنس خوب روستایی است که این روحیه باید در هنرمندها زیاد شود و این دل روستایی را خیلی از هنرمندها، باید داشته باشند. تمام دغدغه بیژنی این است که یک مرحمی بگذارد روی زخم ملت. تمام دغدغه بیژنی این است که یک مرحمی کم هستیم. خودمان شاید به آن فهم نرسیده باشیم که او با فهمیم. بیژنی خیلی قدرتمند است. این قدرتش را در کاریکاتورهایش دیده‌ام. بعضی کاریکاتورهایش عده‌ای را عصبانی می‌کند؛ گاهی خیلی‌ها به من زنگ می‌زنند که آقا این چه حرفی است زده یا چه کاریکاتوری است که کشیده؟ من هم گاهی اوقات به او انتقال می‌دهم. اگر حرف حق بزند از حرف حقش پایین نمی‌آید.

تمام دغدغه بیژنی این است که یک مرحمی بگذارد روی زخم ملت. مادست‌کمش گرفتیم، درحالی‌که خودمان، کم هستیم. خودمان شاید به آن فهم نرسیده باشیم که او با فهمیم. بیژنی خیلی قدرتمند است. این قدرتش را در کاریکاتورهایش دیده‌ام.



سوار بر ترازوی عدالت

یادداشت شفاهی محمدحسین نیرومند

محمدحسین نیرومند

هنر سهل ممتنع

سابقه‌شناسی ماییش از بیست سال است؛ درست قبل از اینکه در کیهان کار کند. وقتی که یک دانشجو بود و کارهایش را دیدم، همان موقع متوجه شدم که با یک استعداد واقعی روبه‌رو هستم. مازیار بیرینی آمد روزنامه کیهان و توانایی خودش را آنجا نشان داد. کسی که بتواند هرروز کار کند و هرروز ایده جدیدی داشته باشد و اجرا کند، یک کاریکاتوریست حرفه‌ای است. طراحی کاریکاتور بسیار دشوار است و هرکس که آثار آقای بیرینی را ببیند، از این حجم خلاقیتی که آقای بیرینی دارد مبهور می‌شود. بیرینی جدا از استعداد، ایده و خلق ایده که در آثارش می‌بینیم، واقعاً در حوزه تکنیک و اجرا، کارش بسیار منحصربه‌فرد است. او ظاهراً کار ساده‌ای دارد؛ اما شما اگر بتوانید با خط حس را منتقل کنید، این کار خیلی بزرگی به حساب می‌آید. اصلاً هنر، مهم‌ترین ویژگی‌اش نحوه

ارتباط حسی با مخاطب است. کاریکاتور که کاملاً محتواگرایانه است و درعین حال احساس مخاطب را نیز درگیر می‌کند. اگر بخواهید موضوع را با احساس مخاطب درگیر کنید، خیلی کار سخت می‌شود؛ اما بیرینی از محدود کاریکاتوریست‌هایی به شمار می‌رود که این توانایی را دارد. شما اگر به خط‌های کارهایش دقت کنید، می‌بینید این خطوط، دائم کلفت و نازک می‌شود. این را می‌گویند اکسپسیون خط؛ یعنی شما چگونه از خط ساده می‌توانید احساس را به مخاطب خود انتقال دهید. این نوع خطوط، می‌تواند موقعیت آدم‌های داخل تصویر را به بهترین شکل ممکن منتقل کند و بیرینی به خوبی توانسته این را بیاموزد.

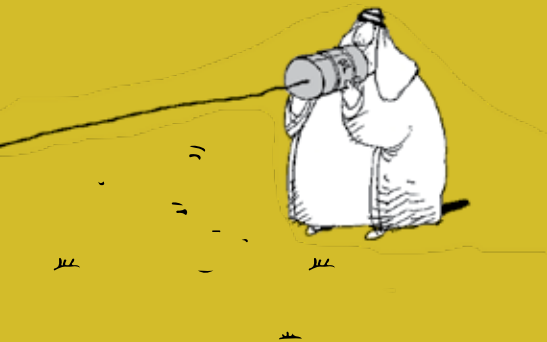
نمادشناسی

شخصیت‌هایی که ایشان طراحی می‌کند، خیلی زنده‌اند. در عین سادگی مفرط، کاملاً حس دارند و انگار با شما گفت‌وگو می‌کنند. او همیشه با نوع نگاه عالی، موضوعات را نگاه می‌کند. این مجموعه چیزهایی که می‌گویم کار یک آدم آرטיست را از یک آدم معمولی

من سال‌ها پیش که فرانسه بود از یک کاریکاتوریست درجه یک دنیا پرسیدم: کاریکاتوریست سیاسی کیست؟ گفت: سیاست‌مداری که کاریکاتور کار می‌کند؛ یعنی کاریکاتوریست سیاسی در واقع سیاست‌مداری است که به جای نوشتن، کاریکاتور را ابزار بیانی‌اش قرار داده.

سیاست به ثبت می‌رساند. مجموعه کارهایش هم در حوزه‌های مختلف، نشان می‌دهد او کاریکاتور را به عنوان ابزار اندیشه و بیان سیاسی خودش به کار می‌گیرد. برای همین، مجموعه آثار بیژنی یک گرایش سیاسی پررنگی دارد. او روی عدالت، خیلی حساس است و هر موضوعی که به عدالت‌خواهی ربط داشته باشد، کار می‌کند. یک عدالت‌خواه واقعی است. خیلی موقعیت‌ها می‌توانست داشته باشد؛ ولی به خاطر اینکه نگاه عدالت‌خواهانه دارد و می‌بیند رسانه‌ها به این موضوع خیلی رجوع نمی‌کنند، چشمش را به آن موقعیت‌ها بسته، شاید بتوان گفت عدالت‌خواهی بیژنی، باعث شده به یک کاریکاتورپست خوب و درجه یک تبدیل شود. هر جریان فکری، سیاسی و... که بخواهد مخل عدالت شود، بیژنی با زبان و قلم تیز و پرنده خود به مقابله با او برمی‌خیزد. او در این افکار و اندیشه عدالت‌خواهی خودش، هیچ ملاحظه‌ای ندارد و در این حوزه چپ و راست هم برایش مهم نیست. همیشه افسوس می‌خورم که چرا مطبوعات، خودشان را از حضور این هنرمند بی بهره کرده‌اند.

متمایز می‌کند؛ مثلاً اثری دارد که در آن، مشت مشکی گذاشته، نماد مشت در کارهای بیژنی، اشاره به صهیونیست و اسرائیل دارد و در آن اثر از حملات حماس و یمن به اسرائیل صحبت به میان می‌آورد. او در همین جا نشان می‌دهد که نمادشناسی را هم خوب فرا گرفته. بحث‌های توانایی فنی یک بحث است، به‌کارگیری درست نمادها و نشانه‌ها بحث دیگر. بی‌تردید، باید او را یکی از بهترین کاریکاتورپست‌های ایران بدانیم. کارهایش هم در سطح بین‌المللی، قابلیت‌های قابل‌اعتنایی دارد. از ویژگی‌های دیگر بیژنی، سیاستمداری خوب او است و همچنین صاحب‌نظر بودنش. کسی که تحلیل درست واقعیت‌ها را دارد، من سال‌ها پیش که فرانسه بود از یک کاریکاتورپست درجه یک دنیا پرسیدم: کاریکاتورپست سیاسی چیست؟ گفت: سیاست‌مداری که کاریکاتور کار می‌کند؛ یعنی کاریکاتورپست سیاسی در واقع سیاست‌مداری است که به جای نوشتن، کاریکاتور را ابزار بیانی‌اش قرار داده. بیژنی در فضای سیاسی، هم مطالعه دارد و هم درگیری؛ برای همین آثار خوبی را در حوزه



تغییر روایت فلسطین



محسن فاضلی

هم در قالب روایت زندگی فلسطینی، قلم‌های سیاه و سفید بیژنی اصطلاح «گاو شیرده» و «دروغ هولوکاست» را در بطن جامعه معنا و تعریف بخشیده است؛ اما در داستان فلسطین، کمتر قلمی سراغ آن رفته که زندگی فلسطینی، مقاومت، مهاجرت، اقتدار و امید را برای جامعه معنا ببخشد.

وقتی آثار بیژنی را نگاه می‌کنیم، خیانت اعراب و خفت آنها در مقابل کودک جبهه مقاومت را به خوبی می‌توان دید. آن کودک، دارد به بلوغ می‌رسد، جان می‌گیرد و به تنهایی ایستادگی می‌کند. این نکات نشان می‌دهد بیژنی، درک و فهم خوبی از مسئله فلسطین و فلسطینی دارد. طوفان الاقصی یک اتفاق تاریخی در فلسطین بود و این اتفاق با تکرار قاب‌های تکراری ماندگار نخواهد شد. امثال مازیار بیژنی و هنرمندان انقلاب اسلامی‌اند که می‌توانند طوفان الاقصی، عظیم‌تش و ماندگاری‌اش را با تغییر روایت و راوی در ذهن هر ایرانی و حتی غیرایرانی ماندگار کنند.

در داستان فلسطین، خط روایت باید تغییر کند. فلسطین در ۵۰ سال گذشته برای جامعه ایرانی یک اتفاق روتین بوده و در پاییز ۱۴۰۲ روتین‌تر هم شد. فلسطین در ایران با چندین شاخصه شکل گرفته و مفهوم یافته است؛ چند تجمع پس از نماز جمعه از سوی سازمان تبلیغات اسلامی، دیدن تصاویر روزانه قاب سرد تلویزیون از شهدا و دیدن بچه‌هایی که با اشک می‌ریزند یا دیگر روحی در بدن ندارند. روایت را باید تغییر داد، فلسطین برای جامعه ایرانی باید زنده باشد، روایت باشد، روایت زندگی یک زن فلسطینی باشد تا مخاطب، فریادهای حسبنالله و نعم‌الوکیل‌اش را درک کند. تا صد روز رها کردن اردوگاهش در شمال و نرفتن به چند خیابان آن سوتر در جنوب نوار غزه را درک کند.

مازیار بیژنی مصداقی از همین تغییر روایت است. راوی در قضیه فلسطین، نباید بیانیه‌های سیاسی یا تربیون‌های پس از نماز جمعه باشد، راویان فلسطین باید هنر و هنرمندان باشند و آن

امثال مازیار بیژنی و هنرمندان انقلاب اسلامی‌اند که می‌توانند طوفان الاقصی، عظیم‌تش و ماندگاری‌اش را با تغییر روایت و راوی در ذهن هر ایرانی و حتی غیرایرانی ماندگار کنند.



زبان بی‌زبانان



محسن مقصودی

آثار مازیار بیژنی برای من از نوجوانی تا به امروز، روایت فریاد مستضعفان بر مستکبران بوده؛ روایت فریاد پابرهنگان علیه مرفهین بی‌درد، روایت فریاد عاشقان ایران علیه غرب‌پرستان و وادادگان. روایت تلخ و البته پرامیدی که شاید اگر به زبان طنز و کاریکاتور گفته نمی‌شد، امکان سخن‌گفتن از آن نبود و سانسور می‌شد. هرچند می‌دانم که همین روایت طنز نیز بارها توسط صاحبان قدرت و ثروت، تحمل نشده، اما مازیار عزیز و هنرمند، محکم به راه روشنگری طنزآلود خود ادامه داده است. او چند دهه، زبان هنرمندان به‌جای مظلوم انقلاب و فریادشان علیه استکبار داخلی و خارجی بوده. شاید بهترین تعریف از هنر او را بشود، در پیام حضرت امام خمینی (ره) به هنرمندان درک کرد؛ هنر او به آن پیام نورانی حضرت روح‌الله در منشور هنر، بسیار نزدیک است: «تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل‌دهنده اسلام ناب محمدی (ص) اسلام ائمه‌هدی (ع)، اسلام فقرای دردمند، اسلام

پابرهنگان، اسلام تازیانه‌خوردگان تاریخ تلخ و شرم‌آور محرومیت‌ها باشد. هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه‌داری مدرن و کمونیسم خون‌آشام و نابودکننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی‌درد و در یک کلمه «اسلام آمریکایی» باشد.

هنر در مدرسه عشق، نشان‌دهنده نقاط کور و مبهم معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی است. هنر در عرفان اسلامی، ترسیم روشن عدالت، شرافت، انصاف و تجسیم تلخکامی گریستگان مغضوب قدرت و پول است. هنر در جایگاه واقعی خود، تصویرالوصفتانی است که از مکیدن خون فرهنگ اصیل اسلامی، فرهنگ عدالت و صفا، لذت می‌برند. تنها به هنری باید پرداخت که راه ستیز با جهان‌خواران شرق و غرب و در راس آنان آمریکا و شوروی را بیاموزد.^۱

برای مازیار عزیز که همواره زبان محرومان و مستضعفان بوده است، عاقبت به‌خیری و درنهایت شهادت آرزومندم.

۱. پیام امام خمینی (ره) به هنرمندان و خانواده شهدا در سی‌ام شهریور ۱۳۶۷.

نقد در مایه بی‌اعتمادی



محمد رضا قائمی‌نیک

زندگی امروزه ما ایرانیان به‌نحوی رقم خورده که در بهترین حالت، تضادها و تفاوت‌های زیادی میان خواست فردی و ساختارهایی است که پیرامون‌مان شکل گرفته‌اند. ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پیرامون ما را فرا گرفته‌اند که حتی اگر خودمان هم نخواهیم ما را به رفتارهای متناقضی می‌کشاند که خودمان هم خواستار آنها نیستیم. در این فضا، تشخیص حق و باطل یا رفتار صحیح و فاسد، بسیار دشوار است. در این فضا، ناگزیریم که رفتارها و کردارهای افراد، مخصوصاً مسئولان را در بستر و شرایط خاص خودشان تحلیل کنیم. گاهی رفتار یک مسئول از نظر ما دچار مفسده است؛ اما با نظر به شرایط و زمینه‌هایی که مسئول در آن قرار دارد، رفتار او قابل توجیه خواهد بود. در این شرایط، ما برای اعتراض نسبت به فساد، با یک وضعیت دشوار و دوگانه روبه‌رو هستیم. از یک سو فساد یک مسئول، به قطع و یقین نرسیده و امکان افشای آن وجود ندارد و از سوی دیگر، با

این دلیل که چنین فسادهایی به وضوح و یقین نرسیده، نمی‌توان سکوت در پیش گرفته و امور را نادیده بگیریم. زبان کنایه یا طعنه و ایهام یا در پرده سخن‌گفتن، در این موارد بهترین زبان برای بیان مفاهیم است. این زبان خاص، نه مسئولان را مورد اتهام قطعی قرار می‌دهد و نه بی‌تفاوت از موارد شبهه‌ناک گذر می‌کند. مسئول با این زبان در معرض مراقبه قرار می‌گیرد و نسبت به رفتار، مسئولانه‌تر رفتار می‌کند. جامعه و فرهنگ عمومی هم نسبت به رواج اتهام‌های بی‌اساس و ترویج بی‌اعتمادی در امان می‌ماند. یکی از مصادیق این زبان خاص، کاریکاتورهای مازیار بیژنی است. کاریکاتورهای او (حداقل آنهایی که ناظر به مفاسد داخلی بعضی از مسئولین است) این امکان را برای جامعه فراهم می‌کند که در عین بی‌تفاوت‌نبودن به اغلاط و اشتباه‌ها یا حتی غرض‌ورزی‌های مسئولین، فضای جامعه نسبت به بی‌اعتمادی و متهم‌کردن‌های بی‌پایه و اساس در امان بماند.

کاریکاتورهای مازیار بیژنی، این امکان را برای جامعه فراهم می‌کند که در عین بی‌تفاوت‌نبودن به اغلاط و اشتباه‌ها یا حتی غرض‌ورزی‌های مسئولین، فضای جامعه نسبت به بی‌اعتمادی و متهم‌کردن‌های بی‌پایه و اساس در امان بماند

بزرگ مثل مازیار بیژنی

نقطه زنی فرهنگی

سیدمسعود شجاعی طباطبایی

استاد مسعود شجاعی طباطبایی متولد سال ۱۳۴۳ و از هنرمندان مطرح جبهه انقلاب به شمار می رود. سال هاست که مازیار بیژنی را می شناسد و با او حشرونشر دارد. از گذشته تاکنون کارهای مشترک زیادی با مازیار بیژنی داشته و او و آثارش را خوب می شناسد. از این رو با ایشان به گفت وگو نشسته ایم تا از احوالات مازیار بیژنی بیشتر آگاه شویم..

■ طنز به معنای واقعی

کارهایش نفس گیر است و گریه مخالفانش را درمی آورد. زمانی دانشجوی دانشگاه امام صادق (ع) بود و مدت ده سال هم در روزنامه کیهان کار می کرد؛ در تمام آن مدت هرروز بیشتر به من ثابت می شد که هنرمند فوق العاده ای است. فکر کنید یک کاریکاتوریست، ده سال مدام کار کند و هر روز کاریکاتورهای زیبا، بکر و شیوا داشته باشد. در کاریکاتور باید بتوانی با کمترین خط،

مازیار بیژنی یک حافظه تصویری فوق العاده دارد که همیشه به کمکش می آید. از دیدن عناصر بسیار دقیق و جزئی در آثارش واقعا به وجد می آیم و به نظرم شناخت بسیار دقیقی از موضوعات دارد. او یک حزب الهی واقعی است و برای همین، توجیهی ندارد که نهادها امنیتی غربی ها قرار است چه واکنشی نسبت به آثارش نشان دهند.

بهترین معنا و بیشترین تأثیرگذاری را داشته باشی؛ مازیار به معنای واقعی این کار را کرده. کارهایش همه عناصر را دارد؛ اما بیشتر از همه، عنصر غافلگیری دارد که خیلی مهم است. آقای بیژنی طنز را خوب می شناسد. با زبان طنز به معنای واقعی کلمه، شناسست و کارهایش واقعا دلنشین است. یکی از ویژگی های کاریکاتوریست های خوب این است که بتواند خنده را بر لبان شما جاری کنند؛ البته امکان دارد جاهایی هم زهرخند یا تلخند باشد؛ حتما نباید لبخند شیرین اتفاق بیافتد. کلا هدف این هنر این است که باید شما را به فکر وادار کند و بیژنی به خوبی از عهده این کار برمی آید. کاریکاتورهای او واقعا برای جبهه مخالف، تلخی زیادی دارد.

مازیار یک شخصیت چندوجهی دارد؛ یعنی هم در عرصه کاریکاتور کارهای خیلی موثری خلق می کند و هم از جهت سیاسی، دانش بسیار بالایی دارد. با مباحث بومی کشور خیلی شناسست و برای همین، عناصری خلق می کند که زاینده از اتفاقات اطراف خودش است. مازیار بیژنی یک حافظه تصویری فوق العاده دارد که همیشه به کمکش می آید. از دیدن عناصر بسیار دقیق و جزئی در آثارش واقعا به وجد می آیم و به نظرم شناخت بسیار دقیقی از موضوعات دارد. او یک حزب الهی واقعی است و برای همین، توجیهی ندارد که نهادها امنیتی غربی ها قرار است چه واکنشی نسبت به آثارش نشان دهند.

اشیل می‌ماند، اتفاقاً در یکی از کارهای آقای بیژنی، این پاشنه اشیل خیلی دقیق و ظریف نشان داده شده است.

نشانه‌شناسی بیژنی

با توجه به اینکه تیرانداز خوبی هم هست در تمام کارهایش نقطه زن است. هم با دارت خوب می‌تواند به هدف بزند و هم با تفنگ ساچمه‌ای، هم با تفنگ واقعی و هم با شکاری یا کلاشینکف، در همه عرصه‌ها هم ماشاءالله خیلی خوب است. با اینکه همیشه ریلکس و خونسرد است؛ ولی عملکرد فوق العاده‌ای دارد؛ مثلاً با آقای کوشکی یک کتابی را کار کرد تحت عنوان تاریخ مستطاب آمریکا که آن هم فوق العاده بود. توانش بالاست یعنی اگر روی دور بیافتد، می‌تواند روزی چند کار خلق کند؛ چون هم سهل است و هم ممتنع. همه چنین خط و سبکی، ثمره چند دهه تلاش پیگیر بیژنی است که با ممارست توانسته به آن برسد. این سبک شخصی خودش است. در دنیا هم کمتر کاریکاتوریستی را می‌بینید که سبک شخصی و مخصوص به خودش را داشته باشد. کارهای او را اگر بین ده هزار کار بگذارید، بدون امضاء قابل شناسایی است. یعنی تکنیک و سبکش کاملاً او را از دیگران متمایز می‌کند. مازیار، آدم به شدت فعالی است و الان هم با صداوسیما، همکاری دارد. در بحث مالی، با مبالغ خیلی کم کار می‌کند و برای همین در قم اجاره نشین است. از وقتی من هم به قم رفتم، بیشتر همدیگر را می‌بینیم و از خاطرات مشترک حرف می‌زنیم. خیلی هم خاطراتش با مزه است و دلنشین. من همیشه به او غبطه می‌خورم و می‌گویم: می‌شود روزی من هم بزرگ شوم مثل مازیار بیژنی.

کشیده به صهیونیست

چه در ایران چه در منطقه و چه در دنیا، ما کمتر هنرمند کارتونیستی داریم که اینطور دقیق، مباحث هنری را در قالب کاریکاتور بکشد. این نکته سنجی، توانایی و هنر او باعث شده تا دشمنانی در داخل و خارج از کشور داشته باشد. دشمنان به او لقب‌های زیادی مثل کاریکاتوریست حکومتی، کاریکاتوریست دولتی و... داده‌اند. رژیم صهیونیستی بیشترین ضربه را از دست کارهای او خورده و هنوز هم می‌خورد. آثار آتشین آقای بیژنی، نفس رژیم صهیونیستی را می‌گیرد و آثار او را بر نمی‌تابند؛ یعنی فرض کنید وقتی مازیار، مجموعه آثارش را درباره هولوکاست خلق و آنها را تبدیل به یکسری کارهای انیمیشن کرد و در یوتیوب به نمایش گذاشت، بلافاصله آنها حذف شدند. اساساً با حضور او در عرصه بین الملل مشکل دارند؛ مثلاً مقالات زیادی در مذمت مازیار در سایت‌های مختلف خارجی وجود دارد. آنها می‌دانند که بیژنی چه عنصر کارآمدی در مقابل رژیم صهیونیستی است. برای همین، تلاش دارند هرطور که شده، نگذارند آثار مؤثر ایشان دیده شود. بیژنی در مقابل تایمز اسرائیل یا هارتس، که مسابقه هولوکاست را برگزار کردند و بلافاصله واکنش جدی از خود نشان داد و آثاری را علیه این نشریه‌ها خلق کرد. به‌طورکل همیشه کارهای استاد بیژنی، جزو آثاری است که در مقابل سایت‌های صهیونیستی، سایت‌های اروپایی و آمریکایی می‌ایستد و خیلی‌ها درباره کارهای او صحبت می‌کنند. یکی از این کارها همان بحث افسانه هولوکاست بود. مازیار هولوکاست را با کارهای بسیار خوبش تبیین کرد و نظریه آنها را در این باره کلاً به چالش کشید. هولوکاست برای آنها مثل پاشنه

نگاهی به جبهه فرهنگی انقلاب و جایگاه منتقدان

جای خالی منتقد

مسعود ده نمکی

جبهه و ... شروع کردم به فعالیت. در آن دوران، رسانه‌های رسمی کشور محدودیت‌ها و معذوریت‌هایی داشتند، یا اینکه متعلق به جناح‌هایی بودند که هوادار دولت بود و نقد جدی نمی‌کردند. اما وقتی شلمچه دایر شد، تیراژ آن برابر با همه نشریات جریان اصول‌گرای آن موقع بود، در واقع سه نشریه شلمچه، جبهه و صبح، پرتیراژترین هفته‌نامه‌های سیاسی کشور بودند. با وجود این حجم از مخاطب، با کمبود نیرو مواجه بودیم و عموماً بعد از جنگ، نیرویی نبود که به صورت مستقل و متمرکز در این زمینه فعالیت کند. به علت همین کمبود نیرو، من در ماه‌های اول، بعضی اخبار و مقالات را خودم با اسم‌های مستعار می‌نوشتم و منتشر می‌کردم، که دشمن فکر کند در این حوزه افراد زیادی مشغول فعالیت هستند. اما با گذر زمان، شلمچه و جبهه تبدیل شدند به مکانی برای نیروهای انقلابی و مطالبه‌گر که حتی در بعضی از نشریات آنها را بر نمی‌تابیدند. حتی می‌شود گفت، کسانی که می‌خواستند در نقد

اهالی فرهنگ او را با کار در مطبوعات می‌شناختند و مردم عادی با فیلم اخراجی‌ها. سال‌هاست در عرصه فرهنگی فعالیت دارد و در نشریه شلمچه و جبهه یا مازیار بیژنی همکاری داشته است. در ادامه گفت‌وگو با مسعود ده نمکی را با موضوع مازیار بیژنی، آثار و جبهه فرهنگی می‌خوانید.

■ از چه زمانی با آقای بیژنی آشنا شدید و ارتباط گرفتید؟

من تازه وارد کار رسانه‌های مکتوب شده بودم. این رسانه‌ها متعلق به جریان‌های انقلابی و حزب‌اللهی بودند. از اولین نمونه نشریات، روزنامه دیواری بود که در چهارراه لشکر، در نماز جمعه نصب می‌شد. بعد از آن، من نشریه یاشارات را راه‌انداختم. بعد از مدت کوتاهی، مدیریتش را به دیگر اعضا واگذار کردم و در نشریات شلمچه و

آن آلمان‌ها نماد طبقه غنی و مستضعف بود. آن موقع به حائلی که بین مردم عادی و اشخاص مهم‌تر کشیده بودند، خیلی انتقاد شد. همیشه از نشریه‌های ما می‌ترسیدند؛ مثلاً توزیع نشریه‌های ما را در نماز جمعه ممنوع کردند. حتی یکی از نشریات قزوین، در همان روزگار، همین کاریکاتور را کپی و منتشر کرده بود؛ به خاطر همان کاریکاتور هم نشریه توقیف شد.

جنس حرف‌هایی که ما می‌زدیم و بعد آقای بیژنی آنها را به صورت کاریکاتور درمی‌آورد، مال زمانی بود که خیلی‌ها اسم آن را تندروی یا افراطی‌گری می‌گذاشتند. ولی ده، بیست سال بعد، همین حرف‌ها در تریبون‌های نماز جمعه گفته شد. بیست سال بعد، خطبای نماز جمعه گفتند که میله‌ها را بردارید؛ ولی دیگر دیر است. نقد، زمانی اثربخشی دارد که به موقع باشد.

■ کاریکاتوریست در سطح کشوری، نمونه دیگری مثل آقای بیژنی داشتیم یا سبکشان تک بود؟

البته کاریکاتور یک حوزه تخصصی است. بعضی‌ها کاریکاتور را به نوعی دفورمه‌کشیدن تصویر کاراکترهای واقعی می‌دانند؛ اما درواقع این یک فن است. کاریکاتور طنز است و درواقع نقدی است که با زبان طنز تلطیف می‌شود. منتهی زبان طنز، تلخی را کم و محتوا را دلنشین‌تر می‌کند.

مثلاً نشریه گل آقا و کاریکاتوریست‌ها این کارها را می‌کنند؛ ولی جنس کاریکاتور آقای بیژنی این بود که کاراکترهایش نماد بودند. طبقه اشرافی، طبقه متظاهر، طبقه مستضعف، طبقه روشنفکر و... هر کدام در آثار مازیار، یک نماد مخصوص به خودشان را داشتند و برای مخاطب‌هایش هم آن نمادها آشنا بودند؛ مثلاً یک کاراکترش شلوار وصله‌پینه‌دار داشت که نماد قشر مستضعف بود؛ یا کاراکتر دیگری قلم در دست داشت که مخاطب می‌دانست آن نماد چپی‌ها است. من این آثار را با کاریکاتورهای مرسوم در نشریات دیگر متفاوت می‌دانم. بحث ارزیابی کیفیتی نیست که بگویم این بهتر است یا آن. جنس جدیدی از کار را ارائه می‌داد که ویژگی مختص به خود را داشت. درواقع به نوعی امضای او بود.

■ شما اگر بخواهید به تاریخ مطبوعات کشورمان برگردید، باز هم با آقای بیژنی همکاری می‌کنید؟

حتماً آثار او مخاطب خاص خودش را دارد. آن آثار، ما را هم مخاطب خودش ساخت. چه من خودم نشریه داشتم و چه جای دیگر، حتماً دنبال آن کاریکاتورها می‌رفتم. کما اینکه صفحه اجتماعی او را می‌دیدم و اگر کار جدیدی را ارائه می‌کرد، من از مخاطبان‌ش بودم.

■ بازگشت آقای بیژنی به فعالیت جدی را تا چه حد مفید به فایده می‌دانید؟

من الان اسم جامعه را جامعه بی‌منتقد توحیدی می‌گذارم. یک زمانی می‌گفتند که جامعه بی‌طبقه توحیدی، کومونیست‌ها و سوسیالیست‌ها هستند. در حال حاضر، که همه نیروهای انقلابی، رئیس شده‌اند؛ دیگر همه جا را نیروهای اصول‌گرا و انقلابی گرفته‌اند و در همه حوزه‌ها به مدیریت رسیده‌اند، دیگر کسی نیست تا نقد بکند. یعنی امثال بیژنی‌ها که هیچوقت ذیل دولت‌ها و جناح‌ها و این حرف‌ها نبوده‌اند به نظرم الان جای خالی‌شان بیشتر حس می‌شود. جای آدم‌هایی که نقد منصفانه داشته باشند خالی است. شاید هم خود رسانه‌های انقلاب مقصر این گوشه‌نشینی و حاشیه‌نشینی این تیپ آدم‌ها باشند.

حد و حدودی برای خودشان قائل باشند و در عین حال مطالبه‌گری هم کنند، به نشریات شلمچه و جبهه می‌پیوستند. بیشتر این افراد، اخراجی‌های کیهان، جمهوری و جاهای دیگر بودند. آن زمان آقای میرشاک، برادران موسوی، جعفریان، رضا برچی و هرکس که شما در این جریان انقلاب می‌شناسی، در آنجا مشغول به کار بودند. در حوزه کاریکاتور ما واقعاً کسی را نداشتیم. یعنی اولین شماره شلمچه را خودم مجبور شدم یک طرحی را بکشم که صفحه خالی نباشد. آقای بیژنی آن موقع در یک روزنامه رسمی کار می‌کرد و بیشتر طرح‌هایش به علت سانسور منتشر نمی‌شد. از نظر آن نشریات، طرح‌های آقای بیژنی خیلی تند بود. همکاری با شلمچه و جبهه را با این شرط قبول کرد که همه آن طرح‌هایی را که چاپ نمی‌شدند، را منتشر کنیم؛ ما هم قبول کردیم. ابتدای کارمان با ایشان فقط در حد همین بود که طرح‌های سانسور شده ایشان را چاپ کنیم؛ ولی بعد از مدتی دیگر عضو ثابت نشریات ما شد و براساس وقایع روز یا تیتروهایی که ما ارائه می‌دادیم، کاریکاتور می‌کشید. این همکاری گسترده‌تر شد و آقای بیژنی تا وقتی که شلمچه، جبهه و صبح دایر بود، به صورت مستمر با ما همکاری داشت.

■ کاریکاتورهای آقای بیژنی چه ویژگی‌هایی داشت که مطلوب نشریات جبهه انقلاب بود؟

من فکر می‌کنم فصل مشترک مان، جنگ فقر و غناء بود. یعنی نوع نگاهی که ایشان به این مسئله داشتند با متولیان این نشریات همسویی داشت؛ پرداختن به مسئله فقر و غناء و نقد درون گفتمانی مهم بود. البته آن زمان خیلی‌ها آن را برنمی‌تابیدند و فکر می‌کردند هر چه هست باید علیه اصلاح‌طلب‌ها باشد یا علیه دشمن خارجی. ولی این نقد درون گفتمانی، فصل مشترک این گروه بود که همه را دور هم جمع می‌کرد. برای من دغدغه حضور آقای بیژنی فقط برای کاریکاتور نبود؛ مثلاً برای تربیت کاریکاتوریست از آقای بیژنی خواسته بودم در همان دفتر نشریه صبح، کلاسی بگذارد تا بتواند یکسری افراد مثل خودش را تربیت کند. ما آن موقع به غیر از کلاس‌های آقای بیژنی، در نشریه کلاس‌هایی گذاشته بودیم که آموزش روزنامه‌نگاری به چچه‌ها بدهیم. خواستگاه خیلی از نشریات دانشجویی، نشریات شلمچه و جبهه بود. یعنی می‌آمدند آنجا و برای آنها کلاس می‌گذاشتیم و یاد می‌گرفتند. همین سبک را در اصل کوچک‌تر در دانشگاه‌ها با اسم‌های مختلف منتشر می‌کردند.

■ بازتاب آثار آقای بیژنی چه بود؟ خطره‌ای دارید که آقای بیژنی کاریکاتور تندی کشیده باشد و این مسئله‌ساز شده باشد؟

چون من مدیرمسئول و سردبیر این سه نشریه بودم، هیچوقت نمی‌گذاشتم فشارهای بیرونی به اعضاء منتقل بشود. یعنی حتی بچه‌هایی که مطالب ستون‌های مختلف را می‌نوشتند، برای اینکه انگیزه‌شان گرفته نشود، اجازه نمی‌دادم که مشکلات و انتقادات به گوششان برسد. بازجویی، احضار یا هر موردی که بود خودم می‌رقم و به اعضاء نشریه منتقل نمی‌کردم. درواقع نمی‌خواستیم دچار خودسانسوری شوند. شاید گاهی به گوششان رسیده باشد؛ شاید هم هیچوقت متوجه نشده‌اند.

یکی از کاریکاتورهایی که من یادم می‌آید در بحث نماز جمعه بود. بیژنی آن اثر را، طوری کشید که انگار میله‌ها و نرده‌های نماز جمعه، نمازگزاران یا شهروندان را به درجه ۱ و ۲ تقسیم‌بندی کرده‌اند. از یک در با بنز و... وارد می‌شدند و از طرف دیگر افرادی با ویلچر و...



مبارزه با استکبار

خودتان را معرفی کنید؟

حمیدرضا جعفری هستم عاشق هنر و در حال حاضر خدمت گذار دوستان در حوزه هنری. سال هاست که کارهای آقای بیژنی را دنبال می کنم. به نظرم استاد بیژنی یک جهان بینی خاصی دارد که هر چه بیشتر با سبک کار و آثارشان آشنا شدم، بر این شخصیت جذاب تری شد. به نظرم چارچوب کارهای آقای بیژنی دارای یک هویت خاصی است؛ از امضای ایشان در آثارشان گرفته تا حتی انتخاب سوزنه توسط ایشان. در این اواخر کمتر کسی توجه به مقاومت یمن و مسائل فلسطین و... داشته؛ اما ارتباط مقاومت یمن و مقاومت فلسطین در آثار استاد بیژنی نمود دارد و نمایش هم داده شده است. کمتر اثر گرافیکی ای را می توان یافت که از رنگ استفاده نشود و تنها با استفاده از خطوط، مفهوم را به مخاطب برساند. اما کاریکاتورهای آقای بیژنی، انتقال مفهوم به مخاطب را خیلی خوب انجام می دهد.

حمیدرضا جعفری

هنر انقلاب اسلامی هنر پالایش شده و برآمده از دل مردم است. هنری که هویت دارد و دارای مفاهیمی است که ما را از چنبره تو خالی هنر برای هنر و هنر فرمالیستی و شکل گرا دور می کند. مازیار بیژنی سال هاست که خود را وقف هنر و مبانی انقلاب اسلامی کرده. برای آشنایی بیشتر با این هنرمند سراغ حمیدرضا جعفری رفته ایم و درباره مازیار بیژنی به گفت و گو نشسته ایم.

حوزه کارتون و کاریکاتور فعالیت می‌کنند. سال‌هاست استاد شجاعی طباطبایی فعالیت بین‌المللی را شروع کرده و ارتباط‌های بین‌المللی شکل گرفته است. هنرمندانی هم در اقصی نقاط ایران در راستای مفهومی به نام ظلم‌ستیزی یا ظالم‌ستیزی تولید اثر می‌کنند. این می‌تواند خودش تبدیل شود به یک رویداد بزرگ برای اینکه نشان بدهد یک کار بزرگ خلق می‌شود. کمالینکه الآن هنرمندان ایرانی ارتباطی با هنرمندان آمریکای لاتین در حوزه کارتون و کاریکاتور دارند که خیلی هم آثارشان جذاب است و اخیراً در موزه معاصر اکران شد. به نظر من کوتاهی صورت گرفته و آنچنان که باید این تلاش‌ها و زحمات پیگیری نشده.

در رسانه هم مسئله همین است که مردم بفهمند یک جنبش شکل گرفته؛ یعنی فارغ از تکنیک‌ها، برای اینکه یک کاری رسانه‌ای شود، مسئله آگاهی مردم، مهم است. درواقع ما تبیین نکردیم که این هنر، چقدر می‌تواند لایه‌های محتوایی زیرین داشته باشد و کشف این محتواها برای مخاطب چقدر جذابیت دارد. تا وقتی هم که انسان رسانه، درگیر واقعیت کاریکاتور نشود، کار به نقطه‌ای که می‌خواهیم نمی‌رسد. البته ذائقه ما ایرانی‌ها و ذوقمان چنین سمت‌وسویی دارد و امیدوارم که فارغ از تصمیمات حاکمیتی و دولتی به امر کارتون و کاریکاتور، شاهد این باشیم که مردم دست به دست هم برسانند و با ذوق درموردش فکر کنند.

ایشان از بحث‌های بین‌الملل دور نبوده و درواقع هنرمندی است که بحث فلسطین برایش دغدغه بوده. شما چه خواستگاهی می‌بینید در شخصیت ایشان؟

وقتی فعالیت‌های آقای بیژنی را دنبال کنید، خصوصاً در فضای مجازی، او را هنرمندی می‌بینید که فارغ از اصل مبارزه نیست. کمتر کسی در این دوران وجود دارد که خودش را حتی در زندگی شخصی، درگیر مسئله مبارزه کند. این نشان می‌دهد که آقای بیژنی اهل شعار نیست، در عمل هم به کمک هنرش، اسلحه در دست می‌گیرد و می‌جنگد. اکثر هنرمندان در ایران ما، از این قبیل مسائل، خیلی فاصله گرفته‌اند. درواقع هنرمند ایرانی نمی‌تواند با گوشت و خونش، عمق فاجعه را درک کند. در اکثر کشورها هم همین است و کم هستند امثال بیژنی‌ها که تفکرشان تنها انتزاعی نیست در زمانی که دست به قلم می‌شوند و اثری ثبت می‌کنند.

این خلاقیت و هنر که با امثال بیژنی‌ها بروز پیدا کرد، حالا چطور در سطح بین‌الملل به مخاطبش برسد؟

قطعا یکی از رشته‌های مؤثر دنیای امروز در حوزه هنر، همین پرداختن به مدلی از تصویرسازی است که مردم با آن ارتباط بگیرند. در کل، کاریکاتور یک زبان بین‌المللی است و کارتون و کاریکاتور چیزی نیست که بخواهیم مثل خیلی از آثار هنری دنبال کشف بازار مخاطبش باشیم. این خودش یک فرصت بزرگ است برای هنرمندانی که در



از همان کودکی به نقاشی علاقه داشتم. چهارم آبان ماه سال ۱۳۵۷، کلاس اول ابتدایی بودم که به خاطر تولد شاه، مدارس و ادارات را تعطیل کردند. آن روز را دقیقاً یادم هست. ذوق مرگ بودیم چون اعتراضات علیه حکومت داشت شدت بیشتری می‌گرفت و با تعطیلی مدرسه ما هم می‌توانستیم در فعالیت‌های انقلابی شرکت کنیم. جو و فضای آن روزها باعث شد که از حال و هوای بچگی بیرون بیاییم و طرز تفکر و رفتارمان مثل یک شخص میان سال یا حتی پیر بشود. می‌شود گفت که ما کودکی نکردیم و پرت شدیم در فضای میان‌سالی. با موج حوادث آن ایام نقاشی‌های من هم تغییر کرد و رفتم سمت کاریکاتور.

